

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۰۳

(صفحه ۱۸۳-۲۱۸)

تصحیح ترجمه رساله التحفة المرسله الى النبي

دکتر محمودرضا اسفندیار*

چکیده

یکی از رساله‌های عرفانی که در قرن دهم هجری در شبه‌قاره هند به زبان عربی نوشته شده، التحفة المرسله الى النبي، نوشته محمد بن فضل‌الله برهانپوری از مشایخ طریقه چشتیه است. این رساله که در توضیح و تبیین مراتب وجود بر بنیاد مکتب ابن عربی است، در عین اختصار اهمیت زیادی دارد و از این رو شروح متعددی به عربی، مالایی، جاوی و ترکی بر آن نوشته شده است. این رساله را مترجمی گمنام به نام عبدالغفور، یکی از مریدان برهانپوری، احتمالاً در همان حوالی سال تألیف، یعنی ۹۹۹ق، همراه با شرح و توضیح به فارسی برگردانده است. در مقاله حاضر پس از مقدمه‌ای مختصر درباره مؤلف، اهمیت رساله و ویژگی‌های ترجمه فارسی، این رساله را براساس چهار نسخه خطی تصحیح کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: التحفة المرسله الى النبي، ترجمه فارسی، تصحیح، نسخه خطی، مراتب وجود.

* دانشیار گروه ادیان و عرفان، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی^(ع) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
mresfandiar@gmail.com

مقدمه

التحفة المرسله الى النبی یا التحفة المرسله الى روح النبی بی‌گمان یکی از مهم‌ترین آثارى است که در شرح اندیشهٔ ابن عربی در شبه‌قارهٔ هند نوشته شده است. این رساله را محمد بن فضل‌الله برهانپوری به زبان عربی تألیف کرده است. این رسالهٔ مختصر اما مهم از همان روزگار تألیف با اقبال علاقه‌مندان مشرب ابن عربی مواجه شد. تأثیر این رساله به شبه‌قاره هند محدود نشد بلکه در دیگر نقاط جهان اسلام نیز نگاه اهل تحقیق را متوجه خود ساخت. از شروح متعدد عربی و ترکی و نیز ترجمه و شرح‌های مالایی و جاوی این اثر، می‌توان اهمیت این رساله را درک کرد. اینک آنچه پیش روی شماست، تصحیح ترجمه و شرحی از این رساله به فارسی است که عبدالغفور، یکی از معاصران او نوشته است.

۱. دربارهٔ مولف

محمد بن فضل‌الله برهانپوری از عارفان و صوفیان شمال شبه‌قارهٔ هند است و نسب وی را به ابوبکر می‌رسد. نام کامل او محمد بن فضل‌الله بن صدرالدین جونپوری برهانپوری است و در حدود ۹۵۲ق/۱۵۴۵م در گجرات متولد شد. در خردسالی، پدرش که از عالمان و عارفان مشهور روزگار خویش بود، درگذشت (غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۵۶؛ حسنی، ج ۵، ص ۳۶۲؛ نیز نک: Cf. Johns, 2012:V.3). برهانپوری در جونپور که در آن ایام از کانون‌های مهم عرفان و تصوف در شبه‌قارهٔ هند به‌شمار می‌رفت، رشد کرد. نسبت «برهانپوری» نیز درواقع بیانگر موطن اصلی و عرفانی محمد بن فضل‌الله برهانپوری است. برهانپور که نامش برگرفته از نام برهان‌الدین غریب (وفات: ۷۴۰ق)، مرید و خلیفهٔ ممتاز خواجه نظام‌الدین اولیا (وفات: ۷۲۵ق) و عارف معروف سلسلهٔ چشتیه است، در این روزگاران کانون طریقت‌های چشتیه و شطاریه بود. برهانپوری در ابتدای جوانی به خدمت شیخ صفی گجراتی از مشایخ طریقهٔ چشتیهٔ برهانپور رسید و از دست او خرقة پوشید (غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۵۶؛ Cf. Johns, 2012:V.3).

برهانپوری در نیمهٔ دوم قرن دهم قمری / شانزدهم میلادی به حرمین سفر کرد و ۱۲ سال در مصاحبت و خدمت شیخ علی بن حسام‌الدین متقی (وفات: ۱۰۶۸ق)، از عالمان مهم حدیث، بود. سپس به احمدآباد هند بازگشت و در آنجا ازدواج کرد. او در احمدآباد

به‌همراه صبغة‌الله بن روح‌الله باروچی مدنی (وفات: ۱۰۱۵ق)، به مطالعه علوم ظاهری نزد وجیه‌الدین ابن نصرالله علوی (وفات: ۹۹۸ق) مشغول شد و در کنار اشتغال به علوم رسمی از مشایخ تصوف در این شهر بهره برد (نک: غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۵۶؛ غوثی شطاری، ص ۵۲۳؛ حسنی، ج ۵، ص ۳۶۳). همچنین نقل است که وی «تشریف خلافت و خرقه اجازت از شیخ امین‌الله مشهور به شیخ ادهم بن شیخ بهاء‌الدین جونپوری» نیز داشته است (غوثی شطاری، همان‌جا).

برهانپوری سرانجام در برهانپور ساکن شد و در آن دیار شاگردان بسیاری را تعلیم و تربیت کرد؛ شاگردانی که حتی از یمن برای کسب معرفت و طلب علم نزد او می‌آمدند. او در برهانپور مسجد و خانقاهی بنا کرد و روزگار خویش را به تربیت مریدان و تدریس حدیث و تفسیر و دیگر علوم دینی گذراند (غوثی شطاری، ص ۵۲۳؛ حسنی، ج ۵، ص ۳۶۳). برهانپوری گویا در مقام شیخ طریقه نقشبندیه نیز در برهانپور از شاگردانی دستگیری کرده بود (Cf. Rizvi, V.2, p.237, 240).

او را صاحب فضیلت، تسلیم، توکل، تقوای الهی و دانش صوری و معنوی دانسته‌اند که رهبری شایسته و اهل معرفت و مدارا در روزگار خویش بود. فعالیت‌ها و کوشش‌های او در این زمینه‌ها به‌خصوص در برهانپور، موجبات شهرت روزافزون وی را در سراسر شبه‌قاره هند فراهم آورد (نک: غوثی شطاری، ص ۵۲۳؛ Johns, 2012:V.3). برهانپوری سرانجام در شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال ۱۰۲۹ق/۱۶۲۰م در برهانپور درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۵۷؛ حسنی، ج ۵، ص ۳۶۴)؛ اگرچه، در گلزار ابرار سال وفات او ۱۰۲۲ق/۱۶۱۳م ذکر شده است (غوثی شطاری، ص ۵۲۳).

۲. تحفة المرسله

از میان آثار برهانپوری، التحفة المرسله الی التبی از همه مهم‌تر است. از نام این رساله، ارادت و اشتیاق برهانپوری به حضرت محمد^(ص) پیداست و در منابعی که شرح حال او را ذکر کرده‌اند، به سفر هرساله‌اش به حرمین و زیارت مرقد پیامبر^(ص) اشاره شده است (نک: غلام سرور لاهوری، ج ۱، ص ۴۵۶؛ غوثی شطاری، ص ۵۲۳). گویا التحفة المرسله در ۹۹۹ق/۱۵۹۰م تألیف شده است (نک: حسنی، ج ۵، ص ۳۶۳). این رساله برهانپوری را

نه‌تنها در میان صوفیان هند به‌خصوص طریقهٔ چشتیه، که در سراسر عالم اسلام از جمله جهان مالایی بسیار محبوب و مشهور کرد (Cf. Rizvi, V.2, p.343). ظاهراً مسلمانان مالایی به‌واسطهٔ ارتباط با خانقاهی که مصاحب برهانپوری، یعنی صبغة‌الله (۱۰۱۵ق/۱۶۰۶م)، در مدینه تأسیس کرد، با برهانپوری و این رساله آشنا شدند. همچنین از نقش زاهدی به نام میرجعفر که به آچه سفر کرده بود، در آشنایی مسلمانان این منطقه با برهانپوری و التحفة المرسله یاد شده است (Cf. Johns, V.3).

التحفة المرسله الى النبى هنوز هم یکی از مشهورترین آثار صوفیانه دربارهٔ وحدت وجود و مرجعی برای شرح این نظریه به‌شمار می‌رود. این رساله در اصل، شرح مختصر و بسیار دقیقی از اصطلاحات اصلی و تخصصی عرفانی است که در طول زمان از نظریهٔ ابن عربی به‌واسطهٔ عبدالکریم جیلی (وفات: ۸۳۱ق) گسترش یافت (Cf. Johns, V.3). ارائهٔ ساختار هفتگانهٔ وجود در التحفة المرسله، نام برهانپوری را پرآوازه‌تر کرده است (Johns, p.127)؛ این هفت مرتبهٔ وجود (تجلیات حق)، از مرتبهٔ لاتین آغاز می‌گردد و به انسان کامل (پیامبر اکرم^(ص)) ختم می‌شود. گفتنی است، برهانپوری به منظور فهم بهتر و تفسیر آنچه در التحفة المرسله بیان کرده بود، تفسیری موجز به عربی به نام الحقیقة الموافقة للشريعة را تألیف کرد (Johns, p.5).

شروح متعددی از سوی عارفان و عالمان پیرو مکتب ابن عربی بر التحفة المرسله الى النبى برهانپوری نوشته شده است. از جمله آن‌ها باید اتحاف الذکی بشرح التحفة المرسله الى النبى، نوشتهٔ ابراهیم کورانی (وفات: ۱۱۰۱ق) اشاره کرد. او این تفسیر را در پاسخ به درخواست‌های شاگردان سوماترایبی و جاوی خود در اندونزی که به او اطلاع داده بودند التحفة المرسله به‌عنوان یک متن اصلی عرفانی در موطنشان استفاده می‌شود و در تفسیر برخی مفاهیم آن اختلاف نظر دارند، نوشت. عبدالغنی نابلسی (وفات: ۱۱۴۳ق)، نخبهٔ المسئلة فی شرح التحفة المرسله را تألیف کرد. از دیگر شروح مهم این رساله، باید به کشف الحجب المسبلة علی فرائد التحفة المرسله تألیف شیخ عبد الرحمن السویدی (وفات: ۱۲۰۰ق) اشاره کرد.

۳. ترجمه و شرح فارسی (رساله حاضر)

ترجمهٔ توأم با شرح و بسط فارسی التحفة المرسله اثر مترجمی گمنام است. مترجم در

آغاز و انجام ترجمه، خود را «عبدالغفور» معرفی می‌کند. متأسفانه بیش از این درباره مترجم نمی‌دانیم؛ اما استنادات فراوان او به جامی در این ترجمه و تعابیر ستایش‌آمیزی که درباره او به کار برده، بعضی را به این گمان انداخته که او همان عبدالغفور لاری، شاگرد و مرید معروف جامی، بوده است.^۱ در حالی که عبدالغفور لاری (وفات: ۹۱۲ق) سال‌ها پیش از تألیف و ترجمه این اثر که احتمالاً در همان حوالی سال تألیف (۹۹۹ق) صورت پذیرفته است، درگذشته بود.

در مقدمه یکی از نسخه‌ها، پیش از آغاز ترجمه، مترجم درباره دلیل و چگونگی این ترجمه پس از بیان دیباچه‌ای در توحید و نعت پیامبر^(ص) و آل او^(ع)، چنین می‌گوید: «اما بعد نموده می‌آید که حضرت مولوی مخدومی، پیشوای جهان، مقدار زمان، سرحلقه ارباب کشف و عیان و سالار اصحاب ذوق و عرفان، رهبر طالبان دین، بدرقه رهروان راه یقین، شامل فضایل شریعت و طریقت، حاوی مسائل معرفت و حقیقت، غواص دریای لا اله الا الله و معلّم کشتی محمد رسول الله، بندگی حضرت شیخ محمد بن حضرت شیخ فضل الله - متع الله الطالبین بقاءه و افاض علی المسلمین بقاءه... چون پیش از این رساله [التحفة المرسله] تصنیف فرمودند، یارانی که در زبان عربی ماهر نبودند این داعی را اشارت نمودند اگر آن را به پارسی سهل ترجمه شود تا فایده آن تمام رود. چون بازوی تقدیر قلم دست این حقیر به تحریر آن نمی‌جنباند، زمانی در آن اهمال راند؛ ناگاه چون هنگام آن رسید و نسیمی از مهَبّ غیب وزید که بدان شجره جان و درخت روان و اغصان انامل و شاخ زبان در جوش و اطیبار خواطر در خروش آمدند، آنچه میوه خام درون او بود برای عام در این خوشه اوراق ظهور نمود... و بعضی حواشی مولف - اطال الله عمره - نیز در این ترجمه خواهم ساخت».

از این دیباچه چنین برمی‌آید که مترجم از مریدان برهانپوری است و به هنگام ترجمه این اثر به فارسی، برهانپوری زنده بوده است و همچنین شمار فراوانی از مریدان و علاقمندان فارسی زبان ملتمس ترجمه این اثر بودند. همانطور که مترجم خود یادآور شده، علاوه بر ترجمه، توضیحاتی نیز بدان افزوده است. مترجم در شرح و بسط‌های

۱. در نسخه چاپ سنگی این رساله، که به سال ۱۳۰۹ق در دکن منتشر شده، چنین آمده است: «تحفة مرسله مع شرح آن از مولانا عبدالغفور لاری تلمیذ مولانا جامی قدس سرهما».

خود به کزات از رباعیات جامی و بعضی رسائل دیگرش مانند لویح بهره برده است. همچنین از دیگر شاعران عارف مانند سنایی، روزبهان بقلی و... نیز اشعاری را برای تأیید مطالب خود نقل کرده است.

ترجمه فارسی به شیوه شماری از متون مشابه جملات طولانی و تعابیر عربی فراوان دارد و استفاده از تشبیهات بعضاً نامأنوس گاهی فهم مطلب را با دشواری مواجه ساخته است. علاوه بر این بعضی جملات خالی از تعقید و ابهام نیست؛ گاهی ارکان جمله چنان بهم‌ریخته است که تشخیص فاعل و مفعول و نهاد و گزاره به دشواری ممکن است. ترجمه بعضی عبارات نیز مبهم و تحت‌اللفظی است و مترجم نتوانسته است در بعضی موارد ترجمه روان و شیوا به‌دست دهد. با همه این‌ها کوشش مترجم برای توضیح و شرح مطالب غامض این رساله، که ویژگی بارز آثاری از این نوع است، ستودنی است. افزون بر این از دریچه این ترجمه می‌توان تا حدودی با شیوه فارسی‌نویسی رایج در شهبه‌قاره هند در حدود قرن دهم هجری آشنایی پیدا کرد.

۴. روش تصحیح و معرفی نسخه‌ها

در تصحیح این رساله از روش بینابین استفاده کردیم؛ بدین ترتیب که نسخه الف را، اگرچه اقدم و اصح نسخه‌ها نیست، اساس نسبی قرار داده‌ایم؛ زیرا اندکی نسبت به دیگر نسخه‌ها معتبرتر می‌نماید.

در تصحیح این رساله، از چهار نسخه زیر استفاده کرده‌ایم^۱:

۱- نسخه «الف»: نسخه شماره ۳- 3452 در مجموعه مخطوطات فارسی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد هند، با عنوان «ترجمه التحفة المرسله الی النبی».

۲- نسخه «ب»: نسخه شماره ۲۵- 3426 در مجموعه مخطوطات فارسی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد هند، با عنوان «ترجمه رساله فضل‌الله».

۳- نسخه «ج»: نسخه شماره ۱- PAK-001-1819 کتابخانه گنج‌بخش در

۱. بر خود فرض می‌دانم از لطف همکار ارجمند، سرکار خانم دکتر وفا یزدان‌منش، عضو هیئت‌علمی گروه آموزشی زبان و ادبیات اردو در دانشگاه تهران، که در تهیه نسخه‌های خطی از موزه سالار جنگ حیدرآباد و نیز نسخه چاپ سنگی از ترجمه تحفه مرسله، حقیر را یاری کردند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

پاکستان، با عنوان «ترجمه تحفة المرسله الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم».

۴- نسخه «د»: برای تصحیح عبارات عربی در متن، علاوه بر سه نسخه فوق، از نسخه عربی تصحیح‌شده جونز^۱ در کتاب *The Gift Addressed to the Spirit of the Prophet: Al-tuhfa Al-Mursala Ila Ruh Al-Nabi*, 1965 صفحات ۱۲۸ تا ۱۳۷، بهره برده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتخلى عن الكونين.

یعنی جمیع محامد و ثنا ثابت مر خدایی را که پرورنده عالم‌هاست به پرورش لایق آن؛ جسم را به غذا و دل را به ذکر و روح را به لقا و سر را به فکر. به روایتی هشتاد هزار عالم است که از^۲ جمله آن عوالم^۳ یکی این عالم است^۴ و به روایتی هژده هزار عالم و خوبی‌های دار^۵ آخرت و نیکی‌های جنّت^۶ بر وجه اتمّ و اکمل و احسن و اجمل مر گوشه‌گیرنده راست از هر دو جهان به دل، اگرچه در میان آن است به کالبد آب و گل.

و الصلوة والسلام على المظهر الاتم محمد و آله و صحبه اجمعين.

و درود اعظم بر آن مظهر اتمّ و بر آل معظّم و اصحاب^۸ مفخّم^۹ او باد و لفظ مظهر اتمّ در حق آن سرور اعظم بر این وجه است که حضرت مخدومی - اطال الله^{۱۰} عمره - در حاشیه فرمودند و آن این است که ظهور^{۱۱} و تجلّی حق - سبحانه و تعالی - در نبی ما - صلی الله علیه آله^{۱۲} و سلم - به جمیع اسماست غیر از وجوب ذاتی بر وجه کمال^{۱۳}، بی غالبیت^{۱۴} یکی بر دیگری، بلکه بر سبیل تساوی و اعتدال؛ اما در انبیا و دیگر اولیاء^{۱۵} - رضوان الله علیهم اجمعین^{۱۶} - نیز به جمیع اسماء ظهور فرموده است؛ لیکن بر طریق

1. Johns.

۲. الف: - از.
 ۳. الف، ب: عالم.
 ۴. ج: - دار.
 ۵. ب، ج: صحابه.
 ۶. ب: + است و.
 ۷. د: اصحابه.
 ۸. ج: معجم.
 ۹. ج: - الله.
 ۱۰. ب، ج: - الله.
 ۱۱. ب: + حق.
 ۱۲. ج: - آله.
 ۱۳. ج: جمال.
 ۱۴. ج: بی غالبیه.
 ۱۵. ب، ج: انبیای دیگر و اولیاء.
 ۱۶. ج: علی نبینا و علیهم الصلوه و السلام؛ ب، ج: + فقط.

غالبیت^۱ بعضی اسماء و مغلوبیت^۲ دیگری نه بر سبیل اعتدال. پس لفظ مظهر اتم بر نبی
ما - صلی الله علیه و آله و سلم - منحصر باشد نه بر غیر او.^۳
و بعد فیقول العبد المذنب المحتاج الی شفاعة النَّبِی - صلی الله علیه و سلم -
الشیخ محمد بن شیخ فضل الله، هذه نبذة^۴ من الكلمات فی علم الحقایق جمعتهای بمحض
فضل الله و کرمه.

و پس از حمد و درود می‌گوید بندۀ موسوم به خال گناه و محتاج به‌سوی شفاعت
حبیب‌الله، شیخ محمد بن شیخ فضل‌الله، که این خلاصه‌ای است از سخنان در علم
حقایق^۵ که یکجا ساخته‌ام آن را به محض فضل و کرم ربّ خلائق.
و جعلت ثوابها لروح رسول الله^۶ - صلی الله علیه و سلم - و سمّيتها بالتحفة المرسلّة
الی النَّبِی - صلی الله علیه و سلم - و أسأل الله تعالی ان ینبغ ثوابها الیه - علیه الصلاة^۷ و
السلام - انه علی کل شیء قدير و بالاجابة جدير.

و گردانیدم ثواب آن را تحفۀ روح مطهر و هدیهٔ جان آن سرور و نام نهادم^۸ آن مجموعه
را به التحفة المرسلّة الی النَّبِی - صلی الله علیه و آله و سلم - و می‌طلبم از خدای تعالی
اینکه برساند ثواب آن را به‌سوی آن سرور جن و بشر؛ به‌درستی که اوست به اجابت آن^۹
اقدر و سزاوار و اجدر.

اعلموا إخوانی - اسعدکم الله تعالی و ایانا - ان الحق - سبحانه و تعالی - هو الوجود و ان
ذلک الوجود لیس له شکل و لاحد و لاحصر و مع هذا ظهر و تجلی بالشکل و الحد و لم
یتغیّر عما کان من عدم الشکل و عدم الحد بل الآن کماکان.

یعنی بدانید برادران دینی من - که سعید و نیکبخت گرداند شما را خدای تعالی^{۱۰} و
ما را - که به‌درستی که حق - سبحانه و تعالی - هستی است و هستی وی عین ذات وی
است و آن هستی را^{۱۱} نه صورت است و نه شکل و نه هیئت است و نه هیکل و نه او را حد
است و نهایت و نه ابتداست و غایت و با وجود این به شکل ظهور نموده و به حد تجلی
فرموده و نگشته از آنچه بوده بلکه در ظهور و نمود همچنان است که پیش از آن بود. و این

۱. ب، ج: غالبیه. ۲. ب، ج: مغلوبیه. ۳. ب، ج: - او.
۴. ج: زیده. ۵. الف، ج: علم الحقایق. ۶. ب، ج: لروح الرسول.
۷. الف: - الصلاة. ۸. ب، ج: نهاده‌ام.
۹. ب، ج: - آن. ۱۰. الف، ج: - را.
۱۱. ب، ج: حق سبحانه و تعالی.

را مثالی گویم که به فهم قریب‌تر^۱ گردد و آن این است که اگر شخصی گرداگرد خود آینه‌های مختلف^۲ دارد، خُرد و کلان، طویل و عریض^۳، مثلثه و مربعه^۴ و مسدسه^۵ و مَثْمَنه مثلاً، پس در هر آینه بر حسب آن آینه صورتی^۶ مختلف^۷ پیدا خواهد شد؛ در آینه خُرد، صورت خُرد و در کلان، صورت کلان و در طویل^۸، دراز و در عریض^۹، عریض و^{۱۰} هم بر این قیاس در آینه‌های دیگر بی آنکه حقیقت آن شخص و صورت اصلی آن^{۱۱} تغییر پذیرد و رنگ دیگر گیرد. پس ببین آنچه مُحال بود چگونه جواز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است که ایشان به صور مختلفه پدید می‌شوند^{۱۲} بلکه از شعبده‌بازان و ساحران چنین ظاهر می‌شود که جز نمودار بیش نیست؛ چنان چه رسن را مار و گل را خار می‌سازند و میان به چشم سر می‌بینیم که آن رسن مار گشت و گل خار؛ و در حقیقت نه آن مار گشته و نه این خار، بلکه جز نمودار چیزی^{۱۳} دیگر نیست. پس چون این معنی در مخلوقات جایز آید بر قادر مطلق و حکیم بر حق چه مشکل نماید^{۱۴}. مولوی جامی - قدس الله سره العزیز - می‌فرماید^{۱۵}:

شعر^{۱۶}

آن کان حسن بود و نبود از جهان نشان
اعداد کون و کثرت صورت، نمایش است
نوری ست محض کرده به اوصاف خود ظهور
هر چند در نهان و عیان نیست غیر او
فایض بود ز جود بر اعیان انس و جن
دانا به هر بصیرت و بینا به هر بصر
جامی کشیده دار زبان را که سرّ عشق
رمزی ست کس مگوی و حدیثی ست کس مدان^{۱۷}

۱. ب: - تر. ۲. ج: مختلفه.
۳. ب، ج: + مخمسه. ۴. ج: + مسبیه.
۵. ج: - مختلف. ۶. ب، ج: طویل. ۷. ج: در مثلثه، مثلث.
۸. ب، ج: طویل. ۹. الف: - آن.
۱۰. ب، ج: و از حقیقت خود منقلب نمی‌شوند.
۱۱. ج: + بشنو اگر برون از دامی که چه می‌گوید.
۱۲. ج: حضرت عبدالرحمن جامی قدس سره.
۱۳. ب: - «چه مشکل نماید. بشنو اگر... کس مدان». این شعر در دیوان شاعر آمده است (جامی، دیوان، ج ۱، ص ۶۴۸-۶۴۹).

و این تمثیل که گفتیم بر همهٔ وجوه نباید دانست بلکه در^۱ ناگردیدن ذات و بر^۲ ناگشتن صفات حق -سبحانه و تعالی- در ظهور فرمودن در این تعینات [باید دانست] و در اینکه^۳ هر نقص^۴ و عیب^۵ که هست راجع است بر این ظهور نه بر آن ذات که اگر فی الجمله حل این دقیقه می‌خواهی تخم مراقبه و ذکر در دل بکار و آب عقاید حمیده و اخلاق و اعمال پسندیده‌اش بده و خاشاک ذمایم^۶ ردیه از او بیرون نه. پس بیا و ببین و ثمرهٔ «ما لا عین رأت و لا اذن سمعت» از او بچین و این قطعهٔ حضرت مولانا روزبهان بقلی، صاحب تفسیر عرایس را در خاتم جان کن نگین:

قطعه^۸

آنچه ندیدست دو چشم سما و آنچه که نشنیده دو گوش زمین
 در گل مارنگ نمودست آن خیز بیا در گل ما آن بین^۹

و انَّ الوجود واحد و الالباس^{۱۰} مختلفة و متعددة و انَّ ذلك الوجود حقيقة جميع الموجودات و باطنها و ان جميع الكائنات حتى الذرة لا تخلو^{۱۱} عن ذلك الوجود.

یعنی آن هستی یکی است و لباس‌ها مختلف و بسیار است و تعینات او بی‌حد و بی‌شمار و آن وجود، حقیقت^{۱۲} همهٔ کائنات است و باطن^{۱۳} جميع موجودات، بلکه همهٔ ذرات خالی نیندازد؛ چه^{۱۴} ممکن نیست که بی آن هستی اشیاء را^{۱۵} وجود متصور گردد.

و انَّ ذلك الوجود ليس بمعنى التحقق و الحصول لانهما من المعاني المصدرية ليسا بموجودين في الخارج و لا يطلق الوجود بهذا المعنى على الحق الموجود^{۱۶} في الخارج تعالى عن ذلك علواً كبيراً.

و به‌درستی که^{۱۷} آن وجود به معنی تحقق و حصول نیست که این‌ها از معانی مصدریه‌اند^{۱۸} که در خارج وجود ندارند. پس لفظ وجود به این معنی بر حق -سبحانه و تعالی- که موجود در خارج است اطلاق نباید کرد که شأن او برتر است از اینکه آن لفظ در حق او بدین معنی شاید.

۱. ج: - در. ۲. ج: - بر. ۳. الف: - که.
 ۴. ج: نغصی. ۵. ج: عیبی. ۶. ب، ج: - که.
 ۷. ب: زمایم. ۸. ب: شعر را ندارد. ۹. روزبهان بقلی، ص ۸۱.
 ۱۰. الف: اللباس. ۱۱. ب: تخلوا. ۱۲. ج: - حقیقت.
 ۱۳. ب: + او؛ ج: + او و. ۱۴. ج: + چه. ۱۵. ب، ج: ایشان را.
 ۱۶. الف، ب: الموجود. ۱۷. ب، ج: - و به درستی که. ۱۸. ج: مصدریه آمد.

بل عیناً^۱ بذلک الوجود الحقیقیة المتّصفه بهذه الصفات اعنی وجودها بذاتها و وجود سائر الموجودات بها و انتفاء غیرها فی الخارج و إنّ ذلك الوجود من حیث^۲ الکنه^۳ لاینکشف لاحد و لا یدرکه^۴ العقل و لا الوهم و لا الحواس و لایأتی فی القیاس لأن کلّهن محدثات و المحدث لا یدرک^۵ بالکنه الا المحدث تعالی^۶ ذاته و صفاته^۸ عن الحدوث^۹ علواً کبیراً.

بلکه می‌خواهیم^{۱۰} بدان، وجود حقیقی را که متّصف است به این صفات یعنی هستی او^{۱۱} به ذات وی^{۱۲} و هستی سایر موجودات بدو و در خارج انتفاء غیر^{۱۳} او و آن وجود از حیثیت^{۱۴} کنه، هیچ‌کس را منکشف نیست و^{۱۵} نگردد و نه عقل او را^{۱۶} دریابد و [نه] وهم و^{۱۷} و^{۱۸} نه^{۱۸} حواس و نه او درآید در قیاس، چه این‌ها همه^{۱۹} نو پیدا شده‌اند و نو پیدا شده^{۲۰} به کنه ادراک نکنند مگر مثل و همتای^{۲۱} خود را و ذات و صفات حق - سبحانه و تعالی - از آن برتر است و معللاً؛ چنان‌چه^{۲۲} حضرت ملا^{۲۳} جامی گفته‌اند^{۲۴}:

رباعی^{۲۵}

اندیشه در اسرار الهی نرسد در ذات و صفات حق کماهی نرسد
علمی که تناهی صفت ذاتی اوست در ذات مبرّاز تناهی نرسد^{۲۶}

بیت^{۲۷}

ادراک بطون حق و یکتایی او ممکن نبود ز عقل و دانایی او
آن به که ز مرآت مراتب بینی تفصیل تنوعات^{۲۸} پیدایی او^{۲۹}

- | | | |
|--|---|--------------------------|
| ۱. الف: بل ثنا؛ ب: عینا. | ۲. ب: - حیث. | ۳. ج: الکنه. |
| ۴. ج: تدرکه. | ۵. الف: لایدرکه. | ۶. ج: لا. |
| ۷. الف: - تعالی. | ۸. الف: + تعالی. | ۹. الف: ذلک. |
| ۱۰. الف، ج: + ما. | ۱۱. ب، ج: وی. | ۱۲. ب: او. |
| ۱۳. الف، ج: + حقیقی. | ۱۴. ج: خشیت. | ۱۵. ج: - نیست و. |
| ۱۶. ج: او را عقل. | ۱۷. الف، ب: - وهم و. | ۱۸. ب، ج: - نه. |
| ۱۹. ب: - همه. | ۲۰. ب: - و نو پیدا شده. | |
| ۲۱. ج: - «در قیاس، چه این‌ها همه... مگر مثل و همتا». | ۲۲. ج: - چنان‌چه. | |
| ۲۳. ج: مولانا. | ۲۴. ج: راست؛ ب: - چنان‌چه حضرت ملا جامی گفته‌اند. | |
| ۲۵. ب: این شعر را ندارد. | ۲۶. جامی، شرح رباعیات، ص ۱۸. | ۲۷. ب: این شعر را ندارد. |
| ۲۸. ج: + و. | ۲۹. جامی، شرح رباعیات، ص ۱۹. | |

و من اراد معرفته من هذا الوجه و سعی فيه فقد ضیع^۱ وقته
 و کسی که بخواهد^۲ معرفت^۳ آن هستی به حیثیت کنه او و سعی کند در او، پس او
 [به] تحقیق ضایع کرد^۴ عمر خود را^۵.

و إن لذلك الوجود مراتب كثيرة. المرتبة الاولى^۶ مرتبة اللاتعین^۷ و الاطلاق و الذات
 البحت لایمعنی ان قید الاطلاق^۸ و مفهوم سلب التعین^۹ ثابتان فی تلك المرتبة، بل
 بمعنی إن ذلك الوجود فی تلك المرتبة منزه^{۱۰} عن اضافته النعوت و الصفات و مقدس
 عن كل قید^{۱۱} حتی عن قید^{۱۲} الاطلاق ایضاً و هذه المرتبة تسمى بالمرتبة الاحدیته^{۱۳} و هی
 کنه الحق - سبحانه و تعالی - و لیس فوقها مرتبة اخرى^{۱۴} بل كل المراتب تحتها.

و مر آن وجود را مرتبه‌ها است^{۱۵} بسیار: مرتبه اول مرتبه^{۱۶} لاتعین^{۱۷} و اطلاق و ذات
 بحت است نه به این معنی که قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در آن مرتبه ثابت^{۱۸} باشد^{۱۹}
 بلکه به این معنی^{۲۰} که آن وجود در آن مرتبه منزّه است از اضافت جمیع نعوت و صفات و
 مقدس است از همه اضافات تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه، کنه حق - سبحانه و تعالی -
 است و بالای او مرتبه دیگر نیست بلکه همه مراتب تحت^{۲۱} این مرتبه‌اند و این مرتبه را به
 مرتبه احدیت می‌نامند و این اسما در اصطلاح این قوم نیز نام‌های این مرتبه‌اند: احدیت
 ذاتیه و احدیت مطلق و احدیت^{۲۲} صرف و احدیت^{۲۳} لاتعین^{۲۴} و عالم لاهوت و ازل الازال^{۲۵}
 و عین کافوری و مشکوة غیبیه و ذات بحت^{۲۶} و ذات صرف و ذات بلااعتبار و ذات مطلق و
 ذات سازج^{۲۷} و^{۲۸} ذات احدیت^{۲۹} و ذات بلاتعدد و ذات^{۳۰} هویت^{۳۱} و هو هو و وجود بحت و
 وجود مطلق و عدم عدم و بطون بطون و مکنون مکنون^{۳۲} و خفا خفا و قدم قدم و اول لا

- | | | |
|----------------------------|---|----------------------|
| ۱. الف: ضَغ. | ۲. ج: نخواهد. | ۳. ب: معرفته. |
| ۴. ب، ج: کرده باشد. | ۵. ب: - را. | ۶. ج: الاول. |
| ۷. الف: لاتعین. | ۸. ب: الاطلا. | ۹. ج: التّعین. |
| ۱۰. الف: منهر. | ۱۱. ج: قیده. | ۱۲. ج: - حتی عن قید. |
| ۱۳. ب، ج: الاحدیته. | ۱۴. ج: الاخری. | ۱۵. ب، ج: مرتبه‌است. |
| ۱۶. ج: - مرتبه. | ۱۷. ج: لالیقین. | ۱۸. ب، ج: - ثابت. |
| ۱۹. ب، ج: باشند. | ۲۰. ج: بداین معنی. | ۲۱. ج: زیر. |
| ۲۲. ب، ج: احدایه. | ۲۳. ج: - احدیت. | ۲۴. ب: و احدیه تعین. |
| ۲۵. الف: الازل. | ۲۶. ج: یحب. | ۲۷. ب: سازج. |
| ۲۸. ج: - ذات سازج و. | ۲۹. ب: احدیته. | ۳۰. ج: - و ذات. |
| ۳۱. ج: + و ذات ساوج و ذات. | ۳۲. چنین است در همه نسخه‌ها؛ صحیح: مکنون مکنون. | |

نهایت و آخر لابدایت و غیب هویت و غیب المکنون^۱ و غیب الغیوب^۲.
و المرتبة الثانية مرتبة التعین^۳ الاول و هی^۴ عبارة عن علمه تعالى لذاته و صفاته و
لجميع الموجودات^۵ على وجه الاجمال من غير امتیاز بعضها عن بعض^۶ و هذه المرتبة^۷
تسمى بالوحدة و الحقيقة المحمدية^۸.

مرتبه دومی، مرتبه^۹ تعین اول است و آن مرتبه عبارت است از دانستن حق - سبحانه
وتعالی - مر ذات و صفات خود و همه موجودات را بر وجه اجمال، بی امتیاز بعضی از
دیگری، و نام این مرتبه، مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه می‌دارند و بدین نام‌ها نیز
می‌شمارند: تعین اول و عقل کل و عقل اول و^{۱۰} برزخ کبری و برزخ البرازخ و مرتبه اولی از
غیب و غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اول و لوح محفوظ و ام الكتاب و
مخلوق اول و مبدأ اول و حقیقة الحقایق و احدیة الجمع و تجلی اول و روح اعظم و
ابوالارواح و والد اکبر و آدم حقیقی و ظل اول و عالم مطلق و نشئه^{۱۱} اول و عالم وحدت و
قابلیت اول و رابطه مطلق و شهود جمع الجمع و وحدت صرف و مرتبه رحمت و عالم
اجمالی^{۱۲} و ظهور اول و موجود اول و وجود اجمالی و کنز^{۱۳} الکنوز و عالم رموز و اسم
اعظم و برزخ اول و کنز^{۱۴} الصفات^{۱۵} و مرتبه اولی و وجود مطلق و واسطه اولی و عالم معنی
و درة البیضا.

و المرتبة الثالثة مرتبة التعین الثانی و هی عبارة عن علمه تعالى لذاته^{۱۶} و صفاته و
لجميع الموجودات على طریق^{۱۷} التفصیل و امتیاز بعضها^{۱۸} عن بعض و هذه المرتبة تسمى
بالواحدية^{۱۹} و الحقيقة الانسانية^{۲۰}.

مرتبه سیومی، مرتبه تعین ثانی است و آن عبارت است از دانستن حق - سبحانه
وتعالی - مر ذات علیّه و صفات سنیّه خود و جمیع انام را بر نمط تفصیل و جدا شدن یکی

- | | | |
|--|-------------------------|------------------|
| ۱. الف: عیب المصون. | ۲. الف: غیب الغیوب. | ۳. الف: تعین. |
| ۴. ج: هما. | ۵. الف: موجودات. | ۶. ج: - بعض. |
| ۷. الف: هذ المرتبه. | ۸. الف: المحمدلله یعنی. | ۹. ج: - مرتبه. |
| ۱۰. ب: - عقل اول و. | ۱۱. ب، ج: نشان. | ۱۲. ج: اخالی. |
| ۱۳. ب: - و عالم اجمالی و ظهور اول و موجود اول و وجود اجمالی و کنز. | ۱۴. ج: کنیز. | ۱۵. ج: صفات. |
| ۱۵. ج: صفات. | ۱۶. الف: تعالی ذاته. | ۱۷. الف: - طریق. |
| ۱۸. الف: بعضا. | ۱۹. الف: بالوحدانیه. | ۲۰. الف: + یعنی. |

از دیگری و بی ابهام و این مرتبه^۱، واحدیت و حقیقت انسانیته نام دارند و بدین اسامی^۲ نیز می‌انگارند: تعین ثانی و تجلی^۳ ثانی و فلک^۴ الحیوة و حضرت الربوبیة و حضرت الجمع^۵ و منشأ الکثرة و احدیة الکثرة و قابلیت ظهور و مرتبهٔ ثانی از غیب و برزخ ثانی و منتهی المعرفه و منزل التدلی و منبعث الجود و منشأ السوی و حضرت ربوبیت و منتهی العابدین و حضرت ارتسام و کون جامع و آن الدایم و ظهور الثانی و ظل ممدود و نفس رحمانی و عماء و جود مفاض و مبدأ ثانی و نشئت ثانی و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم امر و عالم ثانی و مجمع الارواح و نداء^۶ ثانی و عالم اسماء و عالم وجود و مقام ارواح^۷ و پرتو وحدت و ظل وحدت و مبین صفات و کنز الارواح و معدن الارواح و عین الیقین^۸ و ملک باطن^۹.

فہذہ ثلاث مراتب کلہا قدیمة و التقدیم و التأخیر عقلی لازمانی.

و این هر سه مرتبه قدیم‌اند و تقدیم و تأخیر عقلی است نه زمانی؛ چنان‌چه عقل تقاضا می‌کند که صفت حیات مقدم باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات نه عکس آن شاید؛ اگرچه تقدیم و تأخیر^{۱۰} زمانی در آن نمی‌نماید که همه صفات حق - سبحانه و تعالی - قدیم‌اند؛ اما در طور عقل تقدیم و تأخیر رتبی می‌درآید. پس این تقدیم و تأخیر^{۱۱} هر سه مرتبه هم^{۱۲} بر این قیاس است که عقل چنان تصور می‌کند که اول ذات باید^{۱۳} بعد از آن صفات و اول اجمال^{۱۴} باید بعد از آن تفصیل بی آنکه اینجا^{۱۵} زمانه را هیچ دخل باشد و این مسئله بسیار باریک است؛ فهم نتوان کرد مگر به فکر عمیق و دانش دقیق.

۱. الف، ب: + را به. ۲. الف، ب: اسامیها. ۳. ب: محل.

۴. الف: ذلک. ۵. ب: جمع. ۶. الف: بدء.

۷. الف: + و معاد ارواح. ۸. الف: + و کتاب مبین.

۹. ج: تعین ثانی و تجلی ثانی و ذلک الحیوة و حضرت الربوبیة و حضرت الجمع و منشأ الکثرة و قابلیة ظهور و ظهور ثانی و مذابر ثانی و عالم ثانی و مرتبهٔ ثانی از غیب و برزخ ثانی و مبدأ ثانی و نشئت ثانی و حضرت الربوبیة و حضرة الوہیة و حضرة ارشام و حضرة جمع و ذلک الحیوة و منشأ الکثرة و احدیة الکثرة و پرتو وحدة و ظل ممد و قابلیة ظهور و منتهی المعرفه و منزل التدلی و منتهی العابدین و منبعث الجود و منشأ السوی و کون الجامع و آن الدایم و نفس رحمانی و عماء و وجود مفاض و عالم ملکوت و عالم اسماء و عالم وجود و عالم امر و عالم باطن و ملک باطن و مبین صفات و مجمع الارواح و معاد الارواح و مقام الارواح و کنز الارواح و معدن الارواح و عین الیقین.

۱۰. ب، ج: تأخیر و تقدیم. ۱۱. الف: - رتبی می‌درآید پس این تقدیم و تأخیر.

۱۲. ج: - هم. ۱۳. ج: یابد. ۱۴. ب: اجمالی.

۱۵. ب، ج: آنجا.

و^۱ المرتبة الرابعة مرتبة عالم^۲ الارواح و هي عبارة عن الاشياء الكونية المجردة البسيطة التي ظهرت^۳ على ذواتها و على امثالها.

و مرتبة^۴ چهارم مرتبة ارواح است و آن مرتبه عبارت است از اشياى كونيئ مجرده بسيطه يعنى ماده و تركيب ندارند و ظهور بر ذات^۵ خود و بر امثال خود دارند؛ چنان چه مايان بر ذات خود ظاهریم و بر ديگرى نيز، يعنى ذات خود را مى دانيم و ديگرى^۶ هم ذات ما را مى داند.

و المرتبة الخامسة مرتبة عالم^۷ المثل و هي عبارة عن الاشياء الكونية المركبة اللطيفة^۸ التي لاتقبل التجزى و التبعض و لا الخرق^۹ و^{۱۰} الالتئام.

و مرتبة پنجم مرتبة عالم مثال است و آن عبارت است از اشياء كونيئ مركبة^{۱۱} لطيفه كه قبول نمى كند پاره شدن و دريدن و پيوستن را^{۱۲} و مشتمل است اين مرتبه به همه^{۱۳} صور، چه جسم و چه ارواح و چه جان و چه اشباح، هيچ صورتى نيست كه او را در اين مرتبه مثالى^{۱۴} مطابق كمال او نيست.

و المرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام و هي عبارة عن الاشياء الكونية المركبة^{۱۵} الكثيفة^{۱۶} التي تقبل التجزى و التبعض و الخرق و الالتئام^{۱۷}.

و مرتبة ششم مرتبة^{۱۸} عالم اجسام و بدن است و آن عبارت است از اشياء كونيئ مركبة كثيفه كه قبول مى كند پاره شدن و پيوستن را.

و المرتبة السابعة المرتبة^{۱۹} الجامعة لجميع^{۲۰} المراتب المذكورة الجسمانية و النورانية و الوحدة^{۲۱} و الواحدية و هي^{۲۲} التجلى الاخر^{۲۳} و اللباس^{۲۴} الاخر^{۲۵} و هي الانسان.

و مرتبة هفتم مرتبه اى است شامل^{۲۶} مر جميع مراتب مذكورة جسمانية و نورانية و

- | | | |
|-------------------------------|--------------------------------|--------------------|
| ۱. ب، ج: - و. | ۲. الف، ب، ج: - عالم. | ۳. د: تظهر. |
| ۴. ب: ذوات؛ ج: دولت. | ۵. الف، ب: ديگر. | ۶. ب، ج: العالم. |
| ۷. ج: المثالى. | ۸. ب: الطيفه. | ۹. ب، ج: لا الخرق. |
| ۱۰. الف، ب، ج: + لا. | ۱۱. ج: مركبه. | ۱۲. ب: - را. |
| ۱۳. ج: نهم. | ۱۴. الف، ب: امثالى. | ۱۵. ج: المركته. |
| ۱۶. ج: الكشفه؛ الف: كشفه. | ۱۷. الف: + و الخرق و الالتئام. | ۱۸. ج: - مرتبه. |
| ۱۹. الف: مرتبه؛ ج: - المرتبه. | ۲۰. الف: لجمع. | ۲۱. ج: الواحده. |
| ۲۲. د: الهى. | ۲۳. الف، ب، ج: الاخر. | ۲۴. ج: اللباس |
| ۲۵. الف، ب، ج: الاخر. | ۲۶. الف: مثال. | |

وحدت^۱ و واحدیت را و این مرتبه تجلی و لباس آخر^۲ است که عبارت است^۳ از انسان بی نظیر.

و هذه^۴ سبع مراتب الاولی منها^۵ هی مرتبة للاظهار^۶ و الستة^۷ الباقیة منها هی مراتب الظهور^۸ و الاخرة^۹ منها اعنی^{۱۱} الانسان اذا عرج و ظهر فيه جمیع المراتب المذكورة مع انبساطها یقال له الانسان الكامل و العروج و الانبساط علی الوجه الاكمل كان فی نبیننا -صلی الله علیه و سلم- و لهذا^{۱۲} كان خاتم النبیین.

پس این هفت^{۱۳} مرتبه آن است که^{۱۴} اول از آن^{۱۵} مرتبهٔ لظهور است و شش باقی مراتب ظهور کلیه‌اند و مرتبهٔ پسین که آن انسان است وقتی که ترقی کند و پیدا شود در او همهٔ مرتبه‌های مذکوره با^{۱۶} انبساط و فراخی خود در آن وقت او را انسان کامل گویند و عروج انبساط^{۱۷} به وجه اتم^{۱۸} در نبی ما^{۱۹} -صلی الله علیه و سلم- بود^{۲۰}؛ هم از این جهت او را خاتم النبیین و امام المرسلین می‌گویند^{۲۱}.

و إن اسماء^{۲۲} مرتبة الالهیة لایجوز اطلاقها علی مراتب الکون و الخلق و کذالک لایجوز^{۲۳} اطلاق^{۲۴} اسماء^{۲۵} مراتب الکون علی مرتبة^{۲۶} الالهیة.

و^{۲۷} به‌درستی که اطلاق کردن نام‌های^{۲۸} مرتبهٔ الوهیت بر مرتبهٔ کونیه^{۲۹} و خلقیه^{۳۰} روا نیست و همچنین عکس آن و ترک این رعایت نیز زندقه و الحاد است نزد محققان؛ چنان‌چه مولوی^{۳۱} جامی بدان^{۳۲} اشارت نموده‌اند و سندی^{۳۳} در حق و باطل فرموده‌اند^{۳۴}:

- | | | |
|---------------------------|--|--------------------|
| ۱. ب، ج: وحده. | ۲. الف، ج: اخیر. | ۳. ب: عبارت. |
| ۴. الف، ب: فهذا؛ ج: فهذه. | ۵. ج: - منها. | ۶. ب: - هی. |
| ۷. ج: الاظهار؛ د: لظهور. | ۸. ب، ج: الستته. | ۹. ج: للظهور. |
| ۱۰. الف، ب: الأخیر. | ۱۱. ب: علی. | ۱۲. الف: بهذا. |
| ۱۳. ج: - هفت. | ۱۴. ب: - که. | ۱۵. ب: + مراتبها. |
| ۱۶. ب، ج: به. | ۱۷. ب: - و فراخی خود در آن وقت او را انسان کامل گویند و عروج انبساط. | |
| ۱۸. ب: + بود آن. | ۱۹. الف: + است. | ۲۰. الف، ب: - بود. |
| ۲۱. ج: گویند. | ۲۲. د: - اسماء. | ۲۳. ج: + و. |
| ۲۴. ج: طلاق. | ۲۵. ج: + و. | ۲۶. د: مراتب. |
| ۲۷. ب، ج: - و. | ۲۸. الف: + و. | ۲۹. ج: کون. |
| ۳۰. ج: خلقته. | ۳۱. ج: حضرت مولانا. | ۳۲. ج: بر آن. |
| ۳۳. ج: سدی. | ۳۴. ب: - چنان‌چه مولوی... زندیقی. | |

رباعی^۱

ای برده گمان که صاحب تحقیقی و ندر صفت صدق و یقین صدیقی
هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر^۲ حفظ مراتب نکنی زندیقی^۳

و إن لذلك^۴ الوجود کمالین^۵ احدهما کمال ذاتی و ثانیهما کمال اسمائی. اما الکمال
الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه بنفسه فی نفسه لنفسه بلا اعتبار الغير و
الغیریه. و الغناء المطلق لازم لهذا الکمال الذاتی و معنی الغناء المطلق مشاهدته تعالی
فی نفسه جمیع الشئون و الاعتبارات الالهیه و الکیانیه مع احکامها و لوازمها و
مقتضیاتها علی وجه کلی^۶ جملی لاندرج الكل فی بطون الذات و وحدته کاندراج جمیع
الاعداد فی الواحد العددی^۷.

و مر آن وجود را دو کمال اند؛ یکی کمال ذاتی و دوم^۸ کمال اسمائی. و کمال ذاتی
عبارت است از ظاهر شدن حق-سبحانه و تعالی- بر ذات خود از ذات^۹ خود در ذات خود
برای ذات خود بی اعتبار غیر و غیریت. و غنای مطلق لازمه این کمال ذاتی است و معنی
غنای مطلق آن است که مشاهده حق-سبحانه و تعالی- در ذات خود همه شئون و
اعتبارات الهی^{۱۰} و کونی^{۱۱} را با احکام^{۱۲} و لوازم و مقتضای^{۱۳} او بر وجه کلی جملی^{۱۴} زیرا
چه همه آن در بطون ذات^{۱۵} و وحدت او^{۱۶} چنانچه همه اعداد در واحد عددی^{۱۷}
مندرج اند.

و انما سمیت غناء مطلقاً^{۱۸} لانه تعالی بهذه المشاهدة مستغن^{۱۹} عن^{۲۰} ظهور العالم
علی وجه التفصیل^{۲۱} لاحاجة له فی حصول المشاهدة^{۲۲} الی العالم^{۲۳} و ما فیہ؛ لان
مشاهدة جمیع الموجودات حاصله له تعالی عند اندراج الكل فی بطونه و وحدته^{۲۴} و هذه

-
- | | | |
|---|---|-----------------------|
| ۱. ب: شعر را ندارد. | ۲. ج: چون. | ۳. جامی، لوايح، ص ۶۲. |
| ۴. ج: کذلک. | ۵. ج: کما. | ۶. الف: کل. |
| ۷. الف: العدی. | ۸. ج: دویم. | ۹. ج: - از، + ب. |
| ۱۰. ج: آلهیه. | ۱۱. ج: کونیه. | ۱۲. ب، ج: باحکام. |
| ۱۳. ب: مقتضاهای؛ ج: مقتضاهای. | ۱۴. الف، ب: + باشد. | ۱۵. ب، ج: + در. |
| ۱۶. ب: - او. | ۱۷. الف: - چنانچه همه اعداد در واحد عددی. | ۱۸. الف: ان. |
| ۱۸. ب: مطلق. | ۱۹. ب، د: مستغنی. | ۲۰. الف: ان. |
| ۲۱. ج: - لأنه تعالی بهذه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم علی وجه التفصیل. | | |
| ۲۲. ب: المشاهدت. | ۲۳. الف: للعالم. | ۲۴. ج: وحديه. |

المشاهدة تكون شهوداً غيبياً علمياً كشهود المفصل في المجمل و الكثير في الواحد و النخلة مع الاغصان و توابعها في النواة الواحدة.

و نامیده نشده است^۳ این مشاهده مذکوره^۴ به غنای مطلق مگر از این جهت که حق - سبحانه و تعالی - بدین مشاهده بی نیاز است از ظهور عالم بر وجه تفصیل، و در حصول این مشاهده مر او را هیچ حاجت نیست سوی عالم و چیزی که در وی است؛ زیرا چه مشاهده جمیع موجودات حاصل است مر او را نزدیک مندرج شدن همه در بطون ذات او و در وحدت او و این مشاهده، شهود غیبی علمی باشد چنانچه شهود^۵ مفصل در مجمل و بسیار در واحد و نخل با همه شاخه‌ها و توابع^۶ او در یک هسته^۷؛ چنانچه این رباعی مولوی جامی^۸ مشیر بر این معنی است^۹:

رباعی^{۱۰}

دامان غنای عشق^{۱۱} پاک آمد و پاک زآلودگی نیاز ما مشتی خاک
چون جلوه‌گر و نظارگی^{۱۲} جمله خود اوست گر ما و تو در میان نباشیم چه باک^{۱۳}

و اما الكمال الاسمائی فهو عبارة عن ظهوره تعالی علی نفسه و شهوده^{۱۴} ذاته فی التعینات^{۱۵} الخارجیة اعنی^{۱۶} العالم^{۱۷} و ما فیہ و هذا^{۱۸} الشهود^{۱۹} یکون^{۲۰} شهوداً عیاناً^{۲۱} عینياً^{۲۲} وجودياً^{۲۳} كشهود المجمل فی المفصل و الواحد فی الكثير و النواة^{۲۴} فی النخلة و توابعها.

اما کمال اسمائی عبارت است از ظهور حقت عالی بر ذات خود و شهود او مر ذات خود را در این تعینات خارجیه یعنی عالم و چیزی که در اوست و این شهود، عیانی^{۲۵} و عینی^{۲۶} و وجودی باشد؛ همچو شهود مجمل در مفصل و یکی در بسیار و هسته^{۲۷} در نخل

-
۱. الف: عینياً. ۲. الف: - فی.
۳. ج: نامیده نشد.
۴. ب: مذکور؛ ب، ج: + را. ۵. ب، ج: مشهود.
۶. ج: با شاخه‌ها و همه توابع.
۷. در نسخه‌ها چنین است: هسته.
۸. حضرت مولانا جامی قدس سره.
۹. ب: - چنانچه این رباعی مولوی جامی مشیر بر این معنی است.
۱۰. الف، ب: مطلق. ۱۱. ج: نظاره‌گر.
۱۲. الف، ب: شهود. ۱۳. ج: غنی.
۱۴. الف، ب: العالم. ۱۵. الف: هذه.
۱۶. ج: بالعالم. ۱۷. الف: هذه.
۱۸. ج: یکون. ۱۹. ج: غنائياً؛ د: - عیاناً.
۲۰. ب: - و هذه الشهود یکون شهوداً عیاناً وجودياً.
۲۱. الف، ب: عیاناً. ۲۲. الف، ب: - و.
۲۳. ج: نامیده نشد. ۲۴. الف، ب: خسته؛ ج: حسبه.
۲۵. الف، ب: خسته؛ ج: حسبه.

و در^۱ توابع و لواحق آن و این تمثیلات نیز بر همهٔ وجوه نباید دانست که ذات حق - سبحانه و تعالی - برتر است از اینکه به همهٔ وجوه مماثلت به مخلوق دارد.
و هذا الكمال الاسمائی من حیث التَّحَقُّق و الظهور موقوف علی وجود العالم و ما فیهِ لان معناه السابق لایحصل الا بظهور العالم علی وجه التفصیل.

و این کمال اسمائی از حیثیت تحقّق و ظهور موقوف است بر وجود عالم و بر آنچه در اوست؛ زیرا چه معنای مذکور کمال اسمائی حاصل نشود مگر به ظهور عالم بر وجه تفصیل. اگر کسی گوید که از این لازم می‌آید که حق - سبحانه و تعالی - در کمالیت ذات و صفات خویش به غیر محتاج^۲ باشد و این محال است که او محتاج غیر شود، گفته شود^۳ وجود او در ذات خود کامل است و در کمالیت خود به غیر محتاج نیست؛ چنانچه این معنی در^۴ کمال ذاتی مفهوم گشت، همچنان اسماء و صفات او در ذات خود بی شبهه^۵ کامل اند؛ لیکن ظاهر شدن کمالیت صفات و اسماء موقوف است بر وجود این عالم. پس استکمال ذات و صفات او به غیر لازم نمی‌آید. اگر گویی که این معنی^۶ مخالف عبارت متن است^۷ که از متن معلوم می‌شود که تحقّق اسماء نیز بر عالم موقوف است، گویم^۸ که^۹ مخالف نیست و^{۱۰} توجیهش این است که این کمال اسمائی دو معنی دارد یکی معنی مصطلح که ذکر^{۱۱} شد و دیگر معنی لغوی و آن این است که اسمای حق - سبحانه و تعالی - فی حد ذاتها کامل اند چنانچه ذات او؛ پس به اعتبار معنی مصطلح تحقّق او موقوف است بر وجود عالم و به اعتبار معنی لغوی ظهور او موقوف است بر وجود عالم نه تحقّق او.

رباعی^{۱۲}

تاحق گردد به جمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید به میان
ورنه به کمال ذاتی از عالمیان فرد است و غنی چنان که خود کرد بیان^{۱۳}
و این مسئلهٔ مزلة الاقدام و خارج از فهم عالم، نیکو فهم کنی تا در غلط نیفتی.

۱. ج: - در. ۲. ب، ج: محتاج بغیر.
۳. ج: + که.
۴. ب، ج: - در. ۵. الف، ج: شبهه.
۶. الف، ب: مخالف است عبارت متن را.
۷. الف: - که.
۸. ب، ج: گویم.
۹. الف: - که.
۱۰. ج: - و.
۱۱. ج: + کرده.
۱۲. ب: شعر را ندارد.
۱۳. جامی، شرح رباعیات، ص ۳۷.

وإن ذلك الوجود ليس بحالٍ في الموجودات ولامتّحد^۲ بها لان الحلول والاتحاد لابد
 لهما من وجودين حتى يحل احدهما في الآخر او يتّحد احدهما بالآخر^۳؛ و الوجود واحد^۴
 لاتعدد له اصلاً و انما التعدد في الصفات على ما يشهد به ذوق العارفين و وجدانهم.
 و آن هستی درون^۵ موجودات درنیامده است و نه بدو متّحد است^۶ زیرا چه در آمدن و
 متحد شدن^۷ از دو وجود چاره نیست تا یکی در دیگری درآید یا بدو متحد شود. و وجود
 حقیقی از یکی بیش نیست و اصلاً شمار ندارد و شمار و تعدد^۸ نیست^۹ مگر در صفات،
 چنانچه ذوق^{۱۰} عارفان دین و وجدان ارباب کشف و یقین بر آن شاهد است.
 و معنی اتحاد بر سه وجه است: یکی آن است که به جمیع وجوه یکی بود و^{۱۱} یا در
 حقیقت کلی یکی بود یا مغایرت شخصی^{۱۲} تا^{۱۳} آنکه [به] دوستی متّحد^{۱۴} گردیده یکی^{۱۵}
 شوند^{۱۶}. پس این هر سه معنی^{۱۷} در آن وجود به^{۱۸} نسبت^{۱۹} موجودات منتفی اند: انتفای
 معنی اول بدیهی است، از آن مصنّف^{۲۰} -فتح الله فی عمره^{۲۱} - دلیلش نگفت و انتفای
 معنی دومی^{۲۲} و سیومی نظری است، از آن دلیل را^{۲۳} ذکر کرده^{۲۴}.
 و إن العبودية و التکلیف^{۲۵} و الراحة و العذاب و الالم^{۲۶} کلها راجعة الى التّعینات^{۲۷} و إن
 ذلك الوجود باعتبار مرتبة^{۲۸} الاطلاق منزّه عن هذه الاشياء کلها.
 یعنی بندگی و تکلیف و راحت و درد و غم و اندوه و الم راجع است سوی این تعینات و
 آن وجود به اعتبار مرتبهٔ اطلاق پاک و منزّه است از جمیع این نقایص^{۲۹}. اگر کسی گوید
 که چون وجود حقیقی یکی است پس اگرچه از روی ظاهر اطلاق^{۳۰} این اشیاء بر این

۱. الف: و آن.
 ۲. ج: متمد؛ د: لایتحد.
 ۳. ب: بالا؛ د: حتی یحل او يتّحد احدهما فی الآخر.
 ۴. ب: ج: + واحد.
 ۵. ج: در من.
 ۶. ج: متمدست.
 ۷. ب: ج: + را.
 ۸. ب: تعداد.
 ۹. ج: اصلاً شمار ندارد و بعد او نیست مگر.
 ۱۰. ج: - ذوق.
 ۱۱. ب: - و.
 ۱۲. ب: شخص.
 ۱۳. ج: د: یا.
 ۱۴. ب: - متحد.
 ۱۵. ج: یکجا.
 ۱۶. ب: شود.
 ۱۷. الف، ب: معانی.
 ۱۸. ب: ج: - به.
 ۱۹. ب: ج: نیست.
 ۲۰. ب، ج: مصحف.
 ۲۱. کذا.
 ۲۲. الف، ب: دومی.
 ۲۳. الف، ب: او.
 ۲۴. ج: نکرد.
 ۲۵. ب: التکالیف.
 ۲۶. ب: الألام.
 ۲۷. الف: التّعینات.
 ۲۸. د: - مرتبه.
 ۲۹. ب، ج: نقایصات.
 ۳۰. ب، ج: - اطلاق.

تعینات باشد، اما از روی حقیقت بر آن وجود حقیقی بود، گفته شود که از^۱ مثال سابق مفهوم شده است که حکم ذات، چیزی دیگر است و حکم ظهور آن ذات چیزی دیگر^۲. آنچه بر ظهور راجع می‌شود بر ذات راجع نمی‌شود؛ چنانچه از خُردی عکسی که در آینه می‌نماید خُردی^۳ شخص آن^۴ حاصل نمی‌آید و همچنان دیگر صفات از بزرگی و درازی و پهنایی. پس جمیع این^۵ نقایص از روی حقیقت بر این تعینات باشد نه بر آن وجود حقیقی. هو الموفق^۶ للسداد^۷ و الهادی الی الرشاد^۸.

و إن ذلك الوجود محیط بجميع^۹ الموجودات كاحاطة الملزوم باللوازم و الموصوف بالصفات لا كاحاطة الظرف بالمظروف او الكل بالجزء^{۱۰}، تعالی عن ذلك علواً كبيراً.

و آن وجود محیط است به جمیع موجودات همچو احاطه ملزوم به لوازم و موصوف به صفات؛ چنانچه عالم مر صفت علم، و قادر مر صفت قدرت^{۱۱}، و آتش مر حرارت و یخ مر برودت را^{۱۲}، نه احاطه آوند مر چیزی را که در وی است^{۱۳} یا احاطه کل مر جزو را^{۱۴} که حق - سبحانه و تعالی - از چنین احاطه برتر است و منزّه^{۱۵}.

رباعی^{۱۶}

در ذات حق اندراجِ شان معروف است شان چون صفت است و ذات حق موصوف است
این قاعده یاد دار کانجا که خداست فی جزو نه کل نه ظرف و نه مظروف است^{۱۷}

و إن ذلك الوجود كما انه باعتبار محض اطلاقه سار^{۱۸} فی ذوات جميع الموجودات بحيث يكون ذلك الوجود فی تلك الذوات عين تلك الذوات كما كانت تلك الذوات قبل الظهور فی ذلك الوجود عين ذلك الوجود.

و آن وجود به اعتبار محض اطلاق خود ساری است^{۱۹} در ذات‌های همه موجودات به مثابه‌ای که هست آن وجود در آن ذات‌ها عین آن ذات‌ها؛ چنانچه بود^{۲۰} آن ذات‌ها پیش از ظهور در آن وجود عین^{۲۱} آن وجود.

- | | | |
|--------------------------------|-------------------------|---------------------|
| ۱. ب: - که از. | ۲. الف، ب: - است. | ۳. ب، ج: + در. |
| ۴. الف، ب: + صورت. | ۵. ب: - این. | ۶. الف: الموافق. |
| ۷. الف: للسداد. | ۸. ب، ج: الرشاد. | ۹. الف، ب، ج: لجمع. |
| ۱۰. الف: بالخیر. | ۱۱. ب: - قدرت. | ۱۲. ب: - را. |
| ۱۳. ج: باشد. | ۱۴. ج: + زیرا. | ۱۵. ج: - و منزّه. |
| ۱۶. ب، ج: این دو بیت را ندارد. | ۱۷. جامی، لوائح، ص ۴۵۹. | ۱۸. ج: سیار. |
| ۱۹. ج: سیاریست. | ۲۰. ج: بودند. | ۲۱. ج: + در. |

و كذلك الصفات الكاملة لذلك الوجود باعتبار كليتها و اطلاقها سارية^١ في جميع صفات الموجودات بحيث تكون^٢ تلك الصفات^٣ الكاملة في ضمن الصفات^٤ الموجودات عين صفات الموجودات كما كانت صفات^٥ الموجودات قبل الظهور في تلك الصفات الكاملة عين تلك الصفات الكاملة^٦.

يعنى همچنان صفات كامله آن وجود به اعتبار كليّت و اطلاق خود سارى است در صفات همه موجودات به حيثيتى كه آن^٧ صفات كامله در ضمن صفات موجودات عين آن صفات موجودات اند، چنان چه بودند صفات موجودات پيش از ظهور در آن^٨ صفات كامله عين آن^٩ صفات كامله. و مراد از عينيت، عينيتى است از حيثيت محض^{١٠} حقيقت وجود نه از حيثيت اطلاق وجود و صفات او و تقيّدات^{١١} ذات موجودات و صفات او؛ زيرا كه وجود و صفات او از اين حيثيت مغايرند مر ذوات موجودات را و صفات او^{١٢} را^{١٣}.

و انّ العالم بجميع اجزائه اعراض و المعروض هو الوجود.

يعنى عالم به همه اجزاي خويش اعراض هست و عرض^{١٤} آن را گويند كه در موجوديت خود محتاج به غير باشد؛ چنان چه رنگها و بويها. پس نزد متكلمان حركت و سكون و الوان اعراض اند^{١٥} و معروض جواهر و اجسام كه بي اجسام اين چيزها ظاهر نتوانند شد^{١٦}. و نزد محققان جواهر و اجسام نيز اعراض اند^{١٧} و معروض وجود حق تعالى است كه قيام جميع موجودات بي وجود^{١٨} آن متصور^{١٩} نيست.

و انّ للعالم^{٢٠} ثلاثة مواطن؛ احدها التعيين الاول و يسمّى فيه شئونها و ثانيها التعيين الثانى^{٢١} و يسمّى فيه اعياناً ثابتة و ثالثها فى^{٢٢} الخارج و يسمّى فيه اعياناً خارجية.

-
١. ال، ب، ج: سار. ٢. ب: يكون. ٣. ب: الصفات.
٤. ج: صفات. ٥. د: - صفات. ٦. الف: كامله.
٧. الف: اين. ٨. الف: - صفات موجودات پيش از ظهور در آن.
٩. الف، ج: - صفات كامله عين آن.
١٠. ب: محض؛ ج: - صفات كامله و مراد از عينيت عينيتى است از حيثيت محض.
١١. الف: + و. ١٢. ج: + مر صفات موجودات. ١٣. ب: - را.
١٤. ج: عرض. ١٥. ب، ج: عرض اند. ١٦. ب: - شد.
١٧. ب، ج: عرض اند. ١٨. الف، ب: - وجود. ١٩. ب: تصور.
٢٠. ج: العالم. ٢١. ج: - احدها التعيين الاول و يسمّى فيه شئونها و ثانيها التعيين الثانى.
٢٢. د: + الوجود.

و مر این عالم را سه محل اند یکی از آن تعین اول است و در این موطن نام اجزای عالم در اصطلاح صوفیه شئون می‌گویند و محل دیگر آن عالم تعین ثانی است و در این^۱ محل نام آن در اصطلاح ایشان اعیان ثابت می‌دارند و محل سیومی این خارج است و در این محل^۲ به اعیان خارجی می‌نامند.

و انّ الاعیان الثابتة^۳ ماشمت رائحة الوجود و انما الظاهر^۴ احکامها و آثارها.

یعنی اعیان^۵ ثابت بوی وجود^۶ نبویده‌اند و بر صور علمیه خودند و هم بر آن خواهند بود؛ چنان‌چه بدین رباعی مولوی^۷ جامی - قدس سره - اشاره^۸ فرمود^۹:

رباعی^{۱۰}

اعیان که مخدرات سرّ قدم‌اند در ملک بقا پردگیان حرم‌اند
هستند همه مظاهر نور وجود با آنکه مقیم ظلمات عدم‌اند^{۱۱}

و ظاهر نشده است مگر احکام و آثار این‌ها. یعنی آن هستی به احکام و آثار این‌ها متلبس شده و ظهور نموده است^{۱۳}.

و انّ المدرك اولاً فی كل شیئی هو الوجود و بواسطته یدرك ذلك الشیئی كالنور^{۱۴}
بالنسبة الى سائر الالوان^{۱۵} و الاشكال و لاجل^{۱۶} دوام الظهور و شدته^{۱۷} لا یعلم هذا^{۱۸}
الادراك الا الخواص.

یعنی نزد^{۱۹} محققان چیزی که^{۲۰} اول مدرک می‌گردد^{۲۱} در هر شیئی همان هستی مطلق است و به واسطه او چیزهای دیگر ادراک کرده می‌شود؛ چنان‌چه نور به نسبت سایر رنگ‌ها و^{۲۲} شکل‌ها اول مدرک می‌شود و از جهت دوام^{۲۳} ظهور آن هستی و سخت پیدایی

۱. ج: - در اصطلاح صوفیه شئون می‌گویند و محل دیگر آن عالم تعین ثانی است و درین.

۲. ج: مکان. ۳. ج: الثامن. ۴. د: الظهور.

۵. الف: عیان. ۶. ج: - وجود. ۷. ج: حضرت مولانا.

۸. الف: ب: ارشاد؛ ج: + بران.

۹. ج: فرموده‌اند؛ ب: - چنان‌چه بدین رباعی مولوی جامی - قدس سره - اشاره فرمود.

۱۰. ب: این رباعی را ندارد. ۱۱. جامی، شرح رباعیات، ص ۲۸. ۱۲. الف: در.

۱۳. الف: ب: - است. ۱۴. الف: ب: كالنور؛ د: كنور. ۱۵. ج: الوان.

۱۶. ج: الاجل. ۱۷. الف: ب: شده. ۱۸. الف: بعد.

۱۹. ج: نزدیک. ۲۰. ب: جز یک. ۲۱. ج: و.

۲۲. ج: - و به واسطه او چیزهای دیگر ادراک کرده می‌شود چنان‌چه نور به نسبت سایر رنگ‌ها و.

۲۳. الف: دام.

آن وجود مطلق، نمی‌دانند آن ادراک را مگر خاصان حق. **و انّ القرب قربان: قرب النوافل و قرب الفرائض؛ اما قرب النوافل فهو زوال صفات^۱ البشرية و ظهور صفاته تعالی علیه بأن یحیی و یمیت باذنه تعالی و یسمع و یرى من جمیع جسده^۲ لا من الاذن و العین فقط و کذا یسمع المسموعات من بعید^۳ و یرى المبصورات^۴ من بعید^۵ و علی هذا القیاس؛ و هذا معنی فناء صفات العبد^۶ فی صفات الله تعالی و هو ثمرة النوافل.**

و قرب دو نوع است یکی قرب نوافل دویم^۸ قرب فرائض. و قرب نوافل^۹ عبارت است از دور شدن صفات بشریت سالک و ظاهر شدن صفات حق تعالی به نوع^{۱۰} انبساط بر او؛ بدین وجه که^{۱۱} مرده^{۱۲} را زنده کند و زنده^{۱۳} را بمیراند به اذن حق تعالی و ببیند و بشنود از همه^{۱۴} بدن خویش نه از گوش و چشم فقط و همچنین مسموعاتی که^{۱۵} دورند آن‌ها را بشنود و مرئیاتی^{۱۶} که بعیدند^{۱۷} آن‌ها را ببیند و هم بر این قیاس دیگر^{۱۸} صفات او. و معنی فانی شدن صفت‌های سالک در^{۱۹} صفات^{۲۰} حق - سبحانه و تعالی - آن است که مذکور شد و این ثمرة نوافل است.

و اما قرب الفرائض فهو فناء العبد بالکلیة عن شعور جمیع الموجودات حتی عن نفسه ایضاً بحیث^{۲۱} لم یبق فی نظره الا وجود الحق - سبحانه و تعالی - و هذا^{۲۲} فناء العبد فی الله تعالی و هو ثمرة الفرائض.

اما قرب فرائض، پس آن عبارت است از فانی شدن سالک بالکلیة^{۲۳} از شعور همهٔ موجودات تا از نفس خود نیز به حیثیتی که نماند در دیده^{۲۴} او مگر هستی حق - سبحانه و تعالی - و این است^{۲۵} فانی سالک در ذات حق - سبحانه و تعالی - و این نتیجهٔ فرائض

-
- | | | |
|---------------------------------------|-------------------------|------------------------|
| ۱. ب، ج: صفاته. | ۲. الف: جده. | ۳. ج: البعید. |
| ۴. الف، ب، ج: المبصرات. | ۵. الف: الظلمات. | ۶. ب، ج: الصفات. |
| ۷. ب، ج: - العبد. | ۸. ب: دوم. | |
| ۹. الف: - دویم قرب فرائض و قرب نوافل. | | ۱۰. ب، ج: بنوعی. |
| ۱۱. ب: - که. | ۱۲. ب: کرده. | ۱۳. الف: - کند و زنده. |
| ۱۴. ج: هم. | ۱۵. ب: - که. | ۱۶. ج: مرئیاتی. |
| ۱۷. الف: در ظلمات اند. | ۱۸. ب: + معنی. | ۱۹. ج: - در. |
| ۲۰. ج: - صفات. | ۲۱. ج: یحیث. | ۲۲. ب، ج: + معنی. |
| ۲۳. ب، ج: بکلیه. | ۲۴. الف: باطل؛ ب: باطن. | ۲۵. ب، ج: + معنی. |

است. حضرت مسعودیک^۱ راست^۲:

رباعی^۳

من صورت خود را به فنا^۴ می‌بینم پوشیده در او سرّ بقا می‌بینم
لوح نظر از نقش دو عالم شستم زان روی بر او وجه خدا می‌بینم

و ان من الفائلین بوحدة الوجود^۵ من يعلم ان الحق - سبحانه و تعالی - حقيقة جميع الموجودات و باطنها علماً یقیناً و لكن لا يشاهد الحق - سبحانه و تعالی - فی الخلق و منهم من يشاهد الحق فی الخلق شهوداً حالياً بالقلب و هذه^۶ المرتبة اولى^۷ و اعلى^۸ من المرتبة الاولى و منهم من يشاهد الحق فی الخلق و الخلق فی الحق بحيث لا يكون احدهما مانعا عن الآخر و هذه المرتبة^۹ الاخيرة^{۱۰} اولى و اعلى^{۱۱} من المرتبتين السابقتين^{۱۲} و هي مقام الانبياء و الاقطاب بمتابعتهم.

و بعضی از قائلان وحدت وجود^{۱۳} می‌دانند به علم^{۱۴} یقینی که حق - سبحانه و تعالی^{۱۵} - حقیقت^{۱۶} جمیع^{۱۷} موجودات و باطن وی است؛ اما مشاهده او در خلق نمی‌توانند کرد^{۱۸} از جهت کم‌استعدادی خود و بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق می‌کنند به شهود^{۱۹} ذوقی^{۲۰} به دل و این مرتبه بلند و^{۲۱} بزرگ است از مرتبه اول و بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق و مشاهده خلق^{۲۲} در حق می‌کنند به حیثیتی که یکی مر دیگری را مانع نمی‌آید و این مرتبه ارفع و اعلى است از آن دو مرتبه سابق و این مرتبه مقام انبیاء است و قطبان را نیز این مرتبه^{۲۳} حاصل^{۲۴} می‌شود از کمال متابعت ایشان به انبیاء - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین^{۲۵} - اما به اعتبار ذات آن مرتبه و به اعتبار بعض کمالیت

۱. احمد بن محمد نخشی بخارایی دهلوی ملقب به مسعودیک، از صوفیان سده‌های هشتم و نهم هجری در هند است که آثار نغزی به نظم و نثر به فارسی مانند دیوان اشعار و مرآة العارفین از او برجای مانده است.
۲. ج: + قدس سره.
۳. ج: شعر؛ ب: این دو بیت را ندارد. ۴. ج: بغنا.
۴. الف: هذا.
۵. ب: - الوجود.
۶. الف: هذا المرتبه.
۷. الف: علی.
۸. الف: علی.
۹. الف: ب، ج: السابقین.
۱۰. الف: ب: الوجود.
۱۱. الف: ب: بعلمی.
۱۲. الف: + و.
۱۳. ج: همه.
۱۴. الف: ب، ج: همه.
۱۵. الف: + و.
۱۶. ج: - کرد.
۱۷. الف: - و.
۱۸. ج: ذوق.
۱۹. الف: - حاصل.
۲۰. ج: رتبه.
۲۱. الف: - حاصل.
۲۲. الف: - و مشاهده خلق.
۲۳. الف: علیه السلام؛ ب: صلوات الله علیهم اجمعین.

آن نه^۱ به اعتبار آن کمالیت که انبیاء-صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین^۲- را می‌شود که آن محال است؛ چنان‌چه حضرت^۳ بایزید بسطامی -قدس^۴ سره- بر آن اشارت فرموده‌اند: «ما مثل معرفة الخلق و علمهم بالنبی -صلی الله علیه و سلم^۵- الا کمثل نداوة تخرج^۶ من رأس الرِّق^۷ المربوط^۸». یعنی نیست مانند علم^۹ و معرفت همهٔ خلق به نسبت علم و معرفت^{۱۰} نبی -صلی الله علیه و سلم^{۱۱}- مگر همچو تری که ظاهر می‌شود از دهن سبوی^{۱۲} و^{۱۳} یا مشکي که^{۱۴} به چیزی پر کرده و دهنش بسته باشند^{۱۵}.

و من المحال ان تحصل^{۱۶} المرتبة المتوسطة^{۱۷} من تلك المراتب الثلاثة^{۱۸} لمن خالف الشريعة و الطريقة فضلاً عن المرتبة الاخيرة^{۱۹} التي هي اعلى مما^{۲۰} سواها من المرتبتين^{۲۱}.

و محال است که کسی بی پیروی شریعت نبوی و طریقت مصطفوی، مرتبهٔ دویمی^{۲۲} را برسد دورتر از اینکه مرتبهٔ سیومی که اعلی‌تر از آن هر دو است، آن را برسد. حضرت خواجه^{۲۳} سنایی^{۲۴} می‌فرماید^{۲۵}:

بیت^{۲۶}

سوی حق^{۲۷} بی رکاب مصطفوی نددود پایت ار بسی بدوی^{۲۸}

و انّ جميع الموجودات من حيث الوجود عين الحق - سبحانه و تعالی - و من حيث التّعين غير الحق - سبحانه و تعالی - و الغيرية اعتبارية^{۲۹} و اما^{۳۰} من حيث الحقيقة فالكل هو الحق - سبحانه و تعالی.

-
۱. الف: + به اعتبار ذات آن مرتبه و. ۲. الف: علیه السلام؛ ب: صلوات الله علیهم.
۳. ج: + خواجه. ۴. ج: + الله.
۵. ب: علیه السلام؛ ج: علیه الصلوة و السلام. ۶. الف: یخرج.
۷. الف، ب: الرق. ۸. کلابادی، ص ۸۴. ۹. ب: و.
۱۰. ب، ج: معرفت و علم. ۱۱. ب، ج: علیه الصلوه و السلام. ۱۲. ج: سبو.
۱۳. ب، ج: - و. ۱۴. الف، ج: - که. ۱۵. الف: باشد.
۱۶. الف، ب، ج: یحصل. ۱۷. الف، ج: المتوسط. ۱۸. ب، ج: الثلث.
۱۹. الف: الاخره. ۲۰. الف: فما؛ ج: بما. ۲۱. د: + المرتبتين.
۲۲. الف، ب: دومی. ۲۳. ج: + رحمة الله علیه. ۲۴. ج: - سنایی.
۲۵. ب: - حضرت خواجه سنایی می‌فرماید.
۲۶. ج: - حق.
۲۸. مصرع دوم این بیت در تصحیح مدرس‌رضوی با اندکی اختلاف چنین نقل شده است: «نرود پایت ارچه بس بدوی» (سنایی، ص ۲۰۴).
۲۹. الف: - و. ۳۰. د: - و اما.

و به‌درستی که^۱ همه موجودات از حیثیت هستی عین حق‌اند - سبحانه و تعالی - و از روی تعین همه^۲ غیر او و غیریت اعتباری است نه حقیقی؛ چنان‌چه^۳ مولوی جامی فرموده‌اند:^۴

رباعی^۵

گر طالب شر بود و گر کاسب خیر گر صاحب خانقاه^۷ و گر راهب دیر
از روی تعین همه غیرند نه عین وز روی حقیقت هم عین‌اند نه غیر^۸
اما از حیثیت محض حقیقت وجود همه حق‌اند؛ چنان‌چه حضرت مولانا جامی -
قدس سره - مؤید این معنی گفته^۹:

رباعی^{۱۰}

همسایه و همنشین و هم‌ره همه اوست در دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست^{۱۱}
سؤال^{۱۲}؛ اگر گویی پس از این لازم می‌آید^{۱۳} که حق - سبحانه و تعالی - بذاته در اشیای
کریه‌ها و چیزهای شنیعه بود و این غایت وقاحت و نهایت قباحت است، گفته شود^{۱۴} بدان!
- اللهمک الله الامر علی ما هو علیه - که مکروه و مرغوب و خیر و شر امور^{۱۵} اعتباری‌اند
بر حسب طبایع مختلفه؛ چنان‌که نزدیک^{۱۶} طبعی مثلاً شیئی مکروه و شر است و نزدیک
طبعی^{۱۷} دیگر همان^{۱۸} شیئی^{۱۹} مرغوب و خیر است؛ چنان‌چه بدیهی است حاجت به
تمثیل ندارد. پس چیزی که به همه^{۲۰} وجه^{۲۱} علی الاطلاق شر و مکروه بود^{۲۱}، نیست و^{۲۲}
همچنین ضد او فافهم! فانه سر غریب.

-
۱. ب، ج: - به‌درستی که. ۲. ج: - همه. ۳. ب، ج: - چنان‌چه.
۴. ج: مر حضرت مولانای راست؛ ب: - چنان‌چه مولوی جامی فرموده‌اند.
۵. ب: شعر را ندارد. ۶. ج: طالب. ۷. ج: خانقه.
۸. جامی، شرح رباعیات، ص ۳۹ (با اندکی اختلاف).
۹. ب، ج: - چنان‌چه حضرت مولانا جامی - قدس سره - مؤید این معنی گفته.
۱۰. ب: شعر را ندارد. ۱۱. جامی، بهارستان و رسائل جامی، ص ۴۶۲.
۱۲. ب: - سؤال. ۱۳. ج: - می‌آید. ۱۴. الف: - شود.
۱۵. ج: امر. ۱۶. ج: - نزدیک. ۱۷. ج: طبع.
۱۸. ب: - همان. ۱۹. ب: - شیئی. ۲۰. ج: + و.
۲۱. ج: - بود. ۲۲. ب: - و.

و نیز^۱ گفته شود که ظاهر شدن او در این اشیاء^۲ مستلزم نقص^۳ نیست؛ زیرا که به‌واسطهٔ ظهور او^۴ در مظاهر خسیسه، نه^۵ در او نقص و عیب پدید آید و نه به‌واسطهٔ ظهور او در مظاهر شریفه، او را زیادت و^۶ کمال بیفزاید^۷. و این را دو مثال اند؛ یکی آنکه نور آفتاب بر اشیای مطیب و خوشبو و کریهه و بدبوی تابد، نه از آن اثر^۸ خوش، بو گیرد^۹ و نه از این رنگ بد، بو پذیرد. دیگر آنکه روح متصرفه در بدن انسان موجود است با^{۱۰} جمیع ذرات بدن و محیط است بدو^{۱۱}، با وجود چندین پلیدی‌های قالب^{۱۲}، پاک و لطیف^{۱۳} است^{۱۴} چنان‌چه پیش از تعلق بدن پاک و لطیف بود. پس نور حقیقی که الطف^{۱۵} از همه^{۱۶} لطیف است او را^{۱۷} از این چه نقصان^{۱۸} لازم آید فافهم!

و مثاله الحباب^{۱۹} و^{۲۰} الموج و کوز^{۲۱} الثلج؛ فإن کلّهن من حيث الحقيقة عين الماء و من حيث التعین غیر الماء و کذا^{۲۲} السراب من حيث الحقيقة عين الهواء و من حيث التعین غیر الهواء و السراب فی الحقيقة هواء ظهر بصورة الماء.

و مثال آنکه همه موجودات از روی^{۲۳} محض^{۲۴} حقیقت وجود^{۲۵}، عین حق اند^{۲۶} و از روی تعین غیر او^{۲۷}، آن است^{۲۸} که مثل حباب و موج و کوزهٔ یخ؛ پس به‌درستی که این همه^{۲۹} از روی حقیقت عین آب‌اند و از روی تعین غیر او^{۳۰}؛ همچنین^{۳۱} سراب^{۳۲} از روی حقیقت عین هواست و از روی تعین غیر او^{۳۳}. سراب^{۳۴} فی الحقيقة هواست که به‌صورت

- | | | |
|--|----------------------------------|------------------|
| ۱. ج: + و. | ۲. ج: + بود. | ۳. ج: نقص. |
| ۴. ج: - او. | ۵. الف: - نه. | ۶. ج: - و. |
| ۷. ب: نیفزاید. | ۸. ب: اثری. | ۹. ج: گردد. |
| ۱۰. ب: تا. | ۱۱. ج: + و. | ۱۲. ب، ج: + او. |
| ۱۳. ج: نظیف. | ۱۴. الف، ب: هست. | ۱۵. الف: الطلف. |
| ۱۶. ب: - همه. | ۱۷. ب: + چه. | ۱۸. ج: نقص. |
| ۱۹. الف: حباب. | ۲۰. الف: - و. | ۲۱. د: کون. |
| ۲۲. الف: کذلک. | ۲۳. الف: - از روی. | ۲۴. الف: به محض. |
| ۲۵. ج: + حقیقت. | ۲۶. ج: آب‌اند. | ۲۷. ج: - او. |
| ۲۸. ج: آب‌اند. | ۲۹. ب: - پس به‌درستی که این همه. | |
| ۳۰. ب: آب: ج: - که مثل حباب و موج و کوزهٔ یخ. پس به‌درستی که این همه از روی حقیقت عین آب‌اند و از روی تعین غیر او. | | |
| ۳۱. ب، ج: همچنان. | ۳۲. ب، ج: کورآب. | ۳۳. ج: هوا. |
| ۳۴. ب، ج: و آن کوراب. | | |

آب ظاهر شده است^۱؛ چنان‌چه این رباعی [را] حضرت مولانا جامی - قدس سره - بر این معنی فرموده است^۲:

رباعی^۳

بحری‌ست کهن وجود^۴ بی‌پایان آب^۵ ظاهر گشته به صورت موج و حباب
هان تا نشود حباب یاء موج حجاب هر^۶ بحر که آن جمله سراب است و سرآب^۸
و امثال^۹ دیگر نیز^{۱۰} بسیارند؛ اگر کسی در دریای تفکر و به سیر باطن درآید هزاران
جواهر^{۱۱} به دست آرد.

و الدلائل الدالة^{۱۲} علی وحدة الوجود كثيرة اما من القرآن^{۱۳} فقله - عز وجل: «و لله المشرق و المغرب»، «فاینما تولوا فثم وجه الله»، «و نحن اقرب اليه من حبل الوريد»، «و هو معکم اینما کنتم»، «و نحن اقرب اليه منکم ولكن لاتبصرون»، «و ان الذين يبایعونک انما يبایعون الله یدالله فوق ایدیهم»، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم»، «و فی انفسکم افلا تبصرون»، «و اذا سالک عبادى عنى فانى قریب»، «و ما رمیت اذا رمیت ولكن الله رمى»، «و كان الله^{۱۴} بكل شیء محیطا». الی غیر ذلك من الآيات الکریمه.

و اما من اقوال نبینا^{۱۵} - صلی الله علیه و آله و سلم^{۱۶} - : «صدق کلمة قالتها^{۱۷} العرب کلمة لیبید: الا کل شیء ما خلا الله باطل^{۱۸}»^{۱۹} و قوله - صلی الله علیه و آله و سلم - : «ان احکمکم اذا قام^{۲۰} الی الصلوة فانما^{۲۱} یناجی^{۲۲} ربه فان ربه بینه و بین القبلة»، و قوله - صلی

۱. الف - است.

۲. الف: چنان‌چه مولوی جامی - رحمة الله علیه - این رباعی مشیر بر این معنی فرموده: ب - چنان‌چه این رباعی [را] حضرت مولانا جامی - قدس سره - بر این معنی فرموده است.

۳. ب: این شعر را ندارد. ۴. ج: + بس.

۵. ج: با. ۶. ج: بر.

۷. ب، ج: مثال. ۸. جامی، شرح رباعیات، ص ۵۵.

۹. ب، ج: مثال. ۱۰. ب: - نیز.

۱۱. ب، ج: اقواله. ۱۲. د: + العظیم.

۱۳. ب، ج: + فقله صلی الله علیه و سلم. ۱۴. الف: - وکان الله.

۱۵. الف: ما قالت؛ ب: قالت؛ ج: قالت؛ د: ما قاله. ۱۶. د: + و کل نعیم لا محاله زائل.

۱۷. طبری، محمد بن جریر، تهذیب الآثار (مسند عمر بن خطاب)، قرأه و خرج احادیثه محمود محمد شاکر، مطبعة المدنی، قاهره، ۱۹۸۳م، ص ۶۵۸. این احادیث با تفاوت‌هایی در صحیح بخاری (۳۷۰/۲۱) و در صحیح مسلم (۱۱۴/۱۵) آمده است.

۱۸. ب: قایم. ۱۹. ج: قایما.

۲۰. الف: - ربّه فان. ۲۱. ج: قایما.

الله عليه و آله و سلم - حاكياً^۲ عن الله تعالى: «و لا يزال عبدی يتقرب الی بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته كنت^۳ سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها»، و قوله - صلى الله عليه و آله و سلم - : «ان الله يقول^۵ مرضت فلم تعدني^۶» الى آخره^۷.

و روى الترمذی فی حدیث طويل: «و الّذی نفس محمد بيده لو انکم دليتم^۹ بحبل الی الارض السابعة^{۱۰} لهبط^{۱۱} علی الله تعالى ثم قرأ - صلى الله عليه و آله و سلم - : هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء عليم^{۱۲}» الى غير ذلك من الاحاديث الصحيحه^{۱۳}. و اما اقوال^{۱۴} العارفين بالله الدّالة علی وحدة الوجود فاكثر كثيرة بحيث لاتاتی^{۱۵} فی^{۱۶} العدد^{۱۷} و الحصر و لذا لم اذكرها و ان شئت فعليک بمطالعة نسخهم^{۱۸} ستجد^{۱۹} انشاء الله تعالى.

و حجج و دلائل بر وحدت وجود بسیار است؛ پاره‌ای از آن که از قرآن و حدیث اند^{۲۰}، مذکور شد^{۲۱}. بر اصحاب^{۲۲} عقل و ارباب نقل^{۲۳} مخفی نباشد که از صدر اول یعنی زمانهٔ صحابه و تابعین - رضی الله عنهم - تا زمانهٔ ما، کبرای متقدّمین و عرفای متأخرین که هریک آیه‌ای من آیات الله بودند بر زمین، از اشارات^{۲۴} این آیات رفیع و از تلویحات این احادیث مرویه بر این مطلب شریف و سرّ لطیف حجت گرفته‌اند^{۲۵} و به باد شمال معقولات صحیح و مکشوفات صریح، خاشاک شبهات^{۲۶}، اصحاب ظواهر که در مضیق تقیدند^{۲۷}،

۱. ب، ج: - آله و. ۲. ب، ج: - حاکياً؛ ۳. د: فکنت.

۴. ب، ج: - آله و. ۵. ج: - يقول؛ الف: + اذا.

۶. د: ان الله يقول یا عبدی اذا مرضت فلم تغدنی و اذا وجعت فلم تطعمنی. ۷. الف: الی آخره الحدیث.

۸. این حدیث در مجامع روایی شیعه و اهل سنت به صورتهای مختلفی نقل شده است، از جمله: «قال الله تبارک و تعالی: یا بن آدم! مرضت فلم تعدنی! قال: یاربّ کیف اعودک و انت ربّ العالمین؟ قال: مرض فلان عبدی فلو عدته لوجدتني عنده و استسقيتک، فلم تسقیني! فقال: کیف و انت ربّ العالمین؟ فقال: استسقاک عبدی فلان و لو سقیته لوجدت ذلك عندی و استطعمتک، فلم تطعمنی! قال: کیف و انت ربّ العالمین؟ قال: استطعمک عبدی فلان و لو اطعمته لوجدت ذلك عندی» (مجلسی، ج ۸۱، ص ۲۲۰).

۹. الف، ج: ولیتم؛ ب: لوتم؛ د: ادلیتم. ۱۰. الف: + السفلی؛ ب: - السابعة؛ د: قول.

۱۱. ج: الی الارض بسط علی الله. ۱۲. ترمذی، ج ۵، ص ۷۸. ۱۳. ج: الصیحه.

۱۴. الف: + الایمه؛ ب، ج: + الایمه. ۱۵. الف: لایانی. ۱۶. ج: - فی.

۱۷. ب، ج: العدد. ۱۸. د: نسختهم. ۱۹. ب، ج، د: تجد.

۲۰. ج: پیشتر. ۲۱. ب، ج: شدند. ۲۲. الف: باصحاب.

۲۳. ج: - نقل. ۲۴. ب: اشارت. ۲۵. الف: گرفته.

۲۶. ج: شبها. ۲۷. ج: بعید.

می‌اندازند^۱ و طفل وار از جواهر به خرمهره خرسند رفته‌اند و با وجود این^۲ لشکر اقاویل^۳ و فوج‌های سخنان خود برانگیخته‌اند و در شهرهای کتب و دیه‌های^۴ دهان نامزد فرموده و ریخته‌اند که هیچ‌کس را مجال مقاومت و مقابله و بحث و مجادله بدو نیست. [حال] اگر عنان تقریر سوی^۵ توجیهات این آیات و به وجوه تمسک این روایات می‌گردانیم، این رساله از حد اختصار به‌در می‌آید و ما از مدّعا^۶ باز^۷ می‌مانیم. اگر کسی را استیعاب آن باید^۸ گو که کتب مبسوط^۹ این قوم مطالعه نماید که^{۱۰} فی الجملة عاقل سلیم و عازم^{۱۱} مستقیم را^{۱۲} اقتدا^{۱۳} به این طایفه که اعلم اهل درایت و اعرف^{۱۴} خداوند [ان] روایت‌اند، از روی حجت بر این^{۱۵} مقصد کفایت است؛ خلصنا یا رب عن الاشتغال بالملاهی و ارنأ^{۱۶} الاشیاء کماهی.

ایها الطالب ان اردت الوصول^{۱۷} الی الله فالتزم متابعة النبی - صلی الله علیه و سلم -
اولاً قولاً و فعلاً ظاهراً^{۱۸} و باطناً.

یعنی ای طالب جانباز و ای باز آشیانه راز! اگر اراده وصول پادشاه بی‌انبار داری باید که به جدّ تمام و کمال^{۱۹} کوشش و اهتمام در پیروی خلاصه انام - علیه افضل^{۲۰} التّحیة^{۲۱} و ازکی السلام - روی آری و در کردن و گفتن، به جان و تن همّت خود کلی بر او گماری.

ثم افعل^{۲۲} مراقبة وحدة الوجود^{۲۳} ثانیاً التي هی عین معنی الكلمة الطيبة من غیر اشتراط الوضوء. فان وجدت^{۲۴} فهو اولی و لا من^{۲۵} تخصیص وقت دون وقت^{۲۶} و من غیر ملاحظة النفس دخولاً و خروجاً فی المراقبة و لا من ملاحظة حروف الكلمة الطيبة بل لا تلاحظ الا المعنی^{۲۷} فقط فی کل حال قائماً او قاعداً او ماشياً او مضطجعا متحرکاً او ساکناً شارباً او آکلاً.

- | | | |
|--------------------------|--|--------------------------|
| ۱. ب، ج: بندگان. | ۲. ب: + چندین؛ ج: + چند. | ۳. ج: اقاویل. |
| ۴. الف: دیهات. | ۵. ج: شوی. | ۶. ب: مدعیان. |
| ۷. ب، ج: - باز. | ۸. ج: می‌باید. | ۹. ب: مبسوطه؛ ج: مبسوطه. |
| ۱۰. ب، ج: و. | ۱۱. ب: حازم؛ ج: حازم. | ۱۲. ج: + این. |
| ۱۳. ب: به اقتدا. | ۱۴. الف: اعراف. | ۱۵. الف: - این. |
| ۱۶. الف: ب: + حقیقه. | ۱۷. ج: - الوصول. | ۱۸. الف: ظاهر. |
| ۱۹. ب: بکمال. | ۲۰. ب، ج: - افضل. | ۲۱. ج: التحیات. |
| ۲۲. د: اجعل. | ۲۳. در حاشیه نسخه الف آمده: یعنی اولاً متابعتن النبی ثانیاً مراقبة الوجود. | |
| ۲۴. الف، ب، ج: و ان وجد. | ۲۵. الف، ب، ج: فی. | ۲۶. الف: - دون وقت. |
| ۲۷. د: بل ملاحظة المعین. | | |

و پس از آن^۱ مراقبهٔ وحدت وجود که^۲ مقصد سنیّه است و عین معنی کلمهٔ طیبّه بی شرط وضو به جا آر^۳ و اگر با^۴ وضو باشی^۵ زهی نیکوکار^۶ و تخصیص وقت و ملاحظهٔ دم^۷ از روی دخول و خروج و رعایت الفاظ آن کلمه در آن مراقبه مدار^۸؛ بلکه ملاحظه نکنی مگر معنی آن در همه حال و زمان^۹ چه در^{۱۰} ایستادن و نشستن و چه در رفتن و خفتن^{۱۱} و چه در جنبیدن و قرار^{۱۲} گرفتن^{۱۳} چه در نوشیدن و خوردن در همه وقت^{۱۴} آن را^{۱۵} نگاه دار. و طریق المراقبه ان تنفی ائبتک^{۱۶} اولاً و الاّیّته^{۱۷} عبارة^{۱۸} عن ان تکون^{۱۹} حقیقتک و باطنک غیر الحق-سبحانه و تعالی- و لا تنفی الا هذه الاّیّة و هو عین معنی^{۲۰} «لا اله» ثم تثبت^{۲۱} الحق-سبحانه و تعالی- فی^{۲۲} باطنک. ثانیاً و هو عین معنی «الا الله».

و طریق مراقبه آن است^{۲۳} که اول بیخ خودی^{۲۴} از دلت^{۲۵} برکنی و آن خودیت عبارت از این است که حقیقت و باطن خود را غیر حق تعالی ثابت کنی و این نفی ائیت عین معنی «لا اله» است که جاروب منزل پادشاه است؛ چنانچه حکیم سنایی^{۲۶}- قدّس سره العزیز- فرموده^{۲۷}:

بیت^{۲۸}

تابه جاروب لا نروبی راه نرسی در سرای الا الله^{۲۹}

پس ثابت کنی تو وجود مطلق و هستی بحت^{۳۰} که آن عین معنی^{۳۱} الا الله است^{۳۲}.
 فإن قلت اذا كان الوجود واحداً و غیره لیس بموجود فأی شیء تنفی^{۳۴} و أی شیء

- | | | |
|---|--------------------------------|----------------------------------|
| ۱. الف: و پس این. | ۲. ج: + آن. | ۳. الف: آرد. |
| ۴. ب: - با. | ۵. الف، ب: بود. | ۶. ب: نکوکار. |
| ۷. ج: - دم. | ۸. الف: مذکور. | ۹. الف، ب: چه در نوشیدن و خوردن. |
| ۱۰. الف: - در. | ۱۱. الف، ب: خفتن و رفتن. | ۱۲. الف: اقرار. |
| ۱۳. ج: + و. | ۱۴. الف، ب: آن. | ۱۵. الف: - آنرا. |
| ۱۶. ج: آبتک. | ۱۷. ج: الا آتیه. | ۱۸. ب: عبارت: ج: عبادۀ. |
| ۱۹. ب، ج: یکون. | ۲۰. ج: منی. | ۲۱. ب: ثبت: ج: تثبت. |
| ۲۲. ب، ج: - فی. | ۲۳. ج: + و طریق مراقبه آن است. | ۲۴. الف، ب: خودیت. |
| ۲۵. ج: دل خود. | ۲۶. در نسخه‌ها: ثنایی. | |
| ۲۷. ب: - چنانچه حکیم سنایی - قدّس سره العزیز- فرموده: | | ۲۸. ب: شعر را ندارد. |
| ۲۹. سنایی، حدیقة الحقیقة، ص ۱۳۹. | | ۳۰. ج: بخت. |
| ۳۱. الف: - معنی. | ۳۲. الف: - است. | ۳۳. ج: قال. |
| ۳۴. الف: نفی؛ ب، ج: ینفی. | | |

ثبت^۱؟ قلت و هم الغیریة و الاثنینیة^۲ نشاء^۳ للخلق^۴ و هذا الوهم باطل فعلیک^۵ ان تنفی هذا الوهم اولاً ثم تثبت^۶ الحق - سبحانه و تعالی - فی باطنک ثانیاً.

و اگر گویی که چون خورشید وجود مطلق یکی است و غیر او موجود نیست بی شک، پس نفی چه چیز کنم^۷ و ثبوت کدام^۸؟ گویم^۹ که وهم غبار غیریت و ابر دویی که در دل عام^{۱۰} خاسته است. و این وهم باطل است که ترا از اوج قرب در هاویه بعد انداخته است^{۱۱}. پس بر توست^{۱۲} که به جاروب نفی آن غبار وهم را یکسو سازی و بر بحت^{۱۳} اثبات حق در باطن خود پردازی.

ایها الطالب اذا غلب الحال علیک بفضل الله تعالی لاتقدر^{۱۴} علی نفی اثبتک الوهمیة بل لم یبق^{۱۵} فیک الا اثبات الحق - سبحانه و تعالی - رزقنا الله تعالی و ایاکم هذا المقام بحرمة النبی - صلی الله علیه و سلم - آمین یا رب العالمین.

ای طالب آگاه! بدان بلاشتباه که چون لشکر غلبه حال به فضل کبیر^{۱۶} المتعال^{۱۷} بر تو خواهد تاخت و بیخ خودیت را از دلت^{۱۸} خواهد برانداخت، بتوانی^{۱۹} که نفی این خودیت^{۲۰} وهمیه کنی، بلکه نماند در تو مگر اثبات حق و وجود مطلق - سبحانه و تعالی -. روزی کند خدای تعالی ما را و شما را این مقام به حرمت النبی - صلی الله علیه و اله و سلم^{۲۱} - و به حرمت آله^{۲۲} الکرام و صحابه العظام^{۲۳}.

و بدان که مراد از غلبه حال مذکور غلبه شهود حق - سبحانه و تعالی - است، به حیثیتی که محو سازد تو را از شهود^{۲۴} جمیع موجودات^{۲۵} تا از نفس^{۲۶} نیز پس در آن وقت نفی اثبت و همیه نتوانی کرد؛ زیرا که^{۲۷} نفی اثبت از برای نفی^{۲۸} غیریت و همیه و ثبوت حق

- | | |
|--------------------------|---------------------------------|
| ۱. الف: ثبت؛ ب، ج: یشبت. | ۲. ج: الاثنینیة؛ د: انیة التی. |
| ۴. د: الخلق. | ۵. الف، ب، ج: فلك. |
| ۷. ج: کند. | ۸. ج: + کند. |
| ۱۰. الف، ب، ج: عالم. | ۱۱. ب: - است. |
| ۱۳. الف: تخت. | ۱۴. ب، ج: لا یقدر. |
| ۱۶. ج: - کبیر. | ۱۷. ب، ج: متعال. |
| ۱۹. ب، ج: بتوانی. | ۲۰. ج: خود. |
| ۲۲. ب: - آله. | ۲۳. الف: العظام. |
| ۲۵. الف: الموجودات. | ۲۶. ب، ج: + تو. |
| ۲۸. الف: - نفی. | |
| | ۳. ج: یشأ؛ د: تنشأ. |
| | ۶. الف: ثبت؛ ج: تثبیت. |
| | ۹. ب، ج: گوئیم. |
| | ۱۲. الف: بر تو لازم است. |
| | ۱۵. د: لم یبقی. |
| | ۱۸. الف: دل تو. |
| | ۲۱. ب، ج: علیه الصلوة و السلام. |
| | ۲۴. ب، ج: شعور. |
| | ۲۷. الف: چه. |

تعالی است در ذوق و وجدان تو چنانچه منفی بود اول در علم و اعتقاد تو، پس شک نیست که به وقت غلبهٔ شهود حق تعالی، غیریت حقیقیه^۱ وهمیه که ثابت نیست فی نفس الامر در ذوق و وجدان تو منفی خواهد شد؛ بلکه غیریت اعتباری که فی نفس الامر ثابت است، نیز از نظر تو مرتفع خواهد شد. پس اگر در آن وقت نفی خودیت کنی تحصیل حاصل لازم آید. پس^۲ واجب است که آن را نفی کردن^۳ نتوانی^۴، فافهم. تنبیه طالب رشید و مرید مستفید را باید که این هر دو رباعی حضرت ختم المحققین^۵ مولانا جامی - قدس سره - نصب العین^۶ خود سازد.^۷

رباعی^۸

ناکرده طلسم هستی خویش خراب از کنج حقیقت نتوان کشف حجاب
 دریاست حقیقت و سراب است سخن سیراب نشد کسی ز دریا به سراب^۹

از ساحت دل غبار کثرت رُفتن خوش تر که به هرزه درّ وحدت سفتن
 مغرور سخن مشو که توحید خدای واحد دیدن بود نه واحد گفتن^{۱۰}

و نیز در این کلمات حضرت ایشان^{۱۱} که در نصیحت گفته‌اند به تفکر تمام پردازد^{۱۲} و خود را در گفت‌وگوی دیگر نیندازد و آن^{۱۳} این کلمات‌اند: «تأمل در کلمات قدسیهٔ ارباب توحید و تفکر^{۱۴} در انفاس متبرکهٔ اصحاب^{۱۵} مواجید - قدس اسرارهم - تنبیه و تشویق راست نه^{۱۶} تحصیل کمال معرفت و تحقیق را؛ زیرا که علوم و معارف ایشان ذوقی و وجدانی است، نه نقلی و تقلیدی یا^{۱۷} عقلی و برهانی. پس بالکلیه^{۱۸} بساط جست‌وجوی درنوشتن و به گفت‌وگوی بی حاصل خرسند گشتن کمال جهالت و غایت ضلالت^{۱۹} است. از گفتن به زبان تا یافتن به وجدان^{۲۰} تفاوت بسیار است و از شنیدن به گوش تا کشیدن در

-
۱. ب: حقیقه؛ ج: حقیقت. ۲. الف: - پس. ۳. ب، ج: - کردن.
 ۴. ب: + کرد. ۵. الف: - ختم المحققین. ۶. ج: عین.
 ۷. ب: - که این هر دو رباعی حضرت ختم المحققین مولانا جامی - قدس سره - نصب العین خود سازد.
 ۸. ب: شعر را ندارد. ۹. جامی، شرح رباعیات، ص ۶۳. ۱۰. همان جا.
 ۱۱. ظاهراً منظور عبدالرحمن جامی است. ۱۲. ب: پرداز.
 ۱۳. ب: - آن. ۱۴. ب: + ایشان. ۱۵. ب، ج: اصحاب.
 ۱۶. ب: به. ۱۷. الف: بلکه. ۱۸. الف: به کلیه.
 ۱۹. ب: زلالت. ۲۰. الف: بوجد آن.

آغوش درجات بی‌شمار. هرچند نام شکر بری تا شکر نخوری کام تو شیرین نشود و هرچند وصف نافه گویی تا نافه^۱ نبویی مشام تو^۲ مشکین نگردد. پس چون طالب صادق را به واسطه مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلب^۳ قوت گیرد، می‌باید که به مجرد گفت و شنید، بسنده نکند^۴ بلکه کمر اجتهاد دربندد و حسب المقدور در تحصیل این مطلوب^۵ بکوشد، شاید^۶ توفیق موافق آید و سعادت^۷ مساعدت^۸ نماید تا^۹ عروس این اسرار از چهره خود برقع^{۱۰} گشاید^{۱۱}». تم کلامه - قدس سره^{۱۲}.

ایضاً می‌گوید بنده احقر و از ذره کم‌تر^{۱۳}، از مقصد دور و از مطلب مهجور، بیچاره عبدالغفور که^{۱۴} مترجم این سطور است که این خیال نه^{۱۵} بدین هوس پخته است که سفال وجود خود را در سلک جواهر مصنفان این فن درآرد و خود را از^{۱۶} زمره ایشان شمارد، بلکه بر آن امید که اگر طالب صادق یا اهل دل حاذق بر این سطور مرور نماید، او را به دعای مغفرت یاد آرد که این بیچاره جز فضل^{۱۷} حق - سبحانه^{۱۸} و تعالی - و شفاعت محبتان او سرمایه دیگر ندارد. رحم^{۱۹} الله لمن اجاب سؤالنا و انجح آمالنا. تمت الرسالة فی سنة تسع و تسعين و تسعمائة^{۲۰}.

منابع

- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق.
 جامی، نورالدین عبدالرحمن، دیوان، مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.
 _____، شرح رباعیات، به تصحیح نجیب مایل هروی، انجمن جامی، کابل، ۱۳۴۳.
 _____، لوائح (بهارستان و رسائل جامی)، مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح‌زاد و دیگران، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۹.

- | | | |
|--|---|-------------------|
| ۱. ب: - نافه. | ۲. ب: - مشام تو. | ۳. الف، ب: - طلب. |
| ۴. ب: بکند. | ۵. ج: مطلب. | ۶. ج: + که. |
| ۷. الف: ساعت. | ۸. ب: مساعده. | ۹. ب: یا. |
| ۱۰. ب: برقع. | ۱۱. جامی، شرح رباعیات، ص ۶۳-۶۴ با اندکی اختلاف. | |
| ۱۲. الف: - قدس سره. | ۱۳. ب: از اینجا به بعد تا پایان رساله را ندارد. | |
| ۱۴. ج: - که. | ۱۵. ج: - نه. | ۱۶. ج: در. |
| ۱۷. ج: + به فضل. | ۱۸. ج: - سبحانه. | ۱۹. الف: رحمه. |
| ۲۰. الف: - تمت الرسالة فی سنة تسع و تسعين و تسعمائة. | | |

حسنی، عبدالحی، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ق.

روزبهان بقلی، عبهر العاشقین، به اهتمام هانری کرین، منوچهری، تهران، ۱۳۶۶.
سنایی، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۴.

غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیا، کانپور، ۱۹۲۹.
غوثی شطاری، محمد، گلزار ابرار، به کوشش محمد ذکی، پتنه، ۱۹۹۴.
کلابادی، ابوبکر، التعرف لمذهب أهل التصوف، تحقیق ارثر جون اربی، الوراق للنشر، بغداد، ۲۰۱۰.
مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

Johns, Anthony H., "Fadlallāh al-Burhānpūrī" in: *Encyclopaedia of Islam (Three)*, V.3, Brill, 2012.

_____, *The Gift Addressed to the Spirit of the Prophet: Al-tuhfa Al-Mursala Ila Ruh Al-Nabi*, Oriental monograph series, No.1, Australian National University, 1965.

Rizvi, A. A., *A History of Sufism in India*, New Delhi, 1983.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی